

تاریخ محلی تبعید در خراسان در دوره قاجار و پهلوی اول

سید محمود سادات بیدگلی^۱

دکتر مرتضی نورائی^۲

چکیده

تبعید نوعی از مجازات است که در تاریخ ایران برای کیفر خاطیان استفاده شده است. در دوره قاجار انواعی از تبعید استفاده شده که می توان آن را در قالب تبعیدهای گروهی، تبعید در قالب واگذاری حکومت و تبعید در قالب واگذاری تولید آستان مقدس امام رضا علیه السلام دسته بندی کرد. در دوره پهلوی نیز مخالفان سیاست های اصلاحی حکومت، ایلات و عشایر و کمونیست ها تبعید شده اند. خراسان موقعیت جغرافیایی خاصی داشته است. تنوع اقلیمی، دوری از مرکز و قرارگرفتن در منطقه مرز و نیز وجود بارگاه امام رضا علیه السلام، خراسان را به تبعیدگاه مناسبی در دوره قاجار و پهلوی تبدیل کرده بود. در دوره قاجار، خراسان تبعیدگاه محترمین بود گاهی آن ها را برای دورکردن از مرکز به خراسان تبعید می کردند. هم چنین، تبعیدهای دسته جمعی ایلات و عشایر متمرکز به خراسان در ابتدای دوره قاجار ادامه تبعیدهای دوره افشار و صفوی است.

در دوره پهلوی نیز بیشترین مقاومت ها در برابر سیاست های اصلاحی حکومت (نظام اجباری، اتحاد البسه و کشف حجاب) در خراسان صورت گرفته که به تبعید مخالفان این سیاست ها منجر شده است. نزدیکی به مرز و همسایگی با شوروی سابق و فعالیت تبلیغی شوروی ها در خراسان نیز تبعیدهایی را برای خراسان رقم زده است.

۱. دکتری تاریخ محلی و پژوهشگر پژوهشکده اسناد m.sadat@yahoo.com

۲. استاد تاریخ ایران دانشگاه اصفهان mortezanouraei@yahoo.com



تبعید ایلات و عشایر متمدن در برابر سیاست اسکان، تبعید مهاجران ورودی از شوروی سابق و کمونیست‌های فعال و تبعید دیوانیان بلندپایه هم چون مدرس، مصدق و کمال‌الملک، از خراسان موقعیت ویژه‌ای در بررسی تاریخ محلی تبعید در ایران به وجود آورده است. در این پژوهش، این موارد بررسی خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: اتحاد البسه، ایلات و عشایر، تبعید، تبعیدگاه، خراسان، دوره پهلوی اول، دوره قاجار، کشف حجاب، کمونیست‌ها.

تاریخ محلی تبعید در خراسان در دوره قاجار

برای درک مشترک از مفاهیم نظری این پژوهش، نخست برخی از واژه‌های اصلی آن تعریف می‌شود. تبعید در لغت به معنای نفی بلد یا اخراج از بلد آمده است (دهخدا، ۱۳۷۳: ۵۵۹۳). هم‌چنین، به معنای دورکردن، راندن (از شهر و جایی) و نفی بلد می‌باشد (معین، ۱۳۸۱: ۴۳۶).

تبعید (Exile): تبعید در اصطلاح به معنای بیرون راندن کسی از شهر یا آبادی معین به نقطه دیگر از کشور است که اغلب به صورت اقامت اجباری در نقطه معین یا ممنوعیت از اقامت در محل معین اعمال می‌گردد.

تبعیدگاه (Place of exile): محلی است که تبعیدی موظف است مدت محکومیتش به تبعید را در آنجا به سر ببرد و معمولاً از محل ارتکاب جرم فاصله دارد. تبعیدگاه در معنای عام، محلی است که دولت، شخص یا اشخاصی را محکوم و مجبور به اقامت در آنجا می‌کند. تبعیدگاه به مفهوم اخص نقطه‌ای اغلب دورافتاده و بد آب و هواست که حکومت گروهی را که عناصر خطرناک و اصلاح‌ناپذیر تلقی می‌کند (به جرم ارتکاب جرایم سیاسی یا اجتماعی یا امنیتی) مجبور به زیستن در آن نقطه می‌کند.

تبعیدهای گروهی در خراسان در دوره قاجار

تبعید در زمان نادرشاه افشار، به تبعید در زمان مغول و تیموری شباهت دارد. در سال ۱۱۴۹ق / ۱۷۳۷م. نادرپس از فرونشاندن شورش بختیاری‌ها، در حدود ده هزار نفر از عشایر هفت‌لنگ و چهارلنگ را به جام در خراسان تبعید نمود (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۱۶ و



تاریخ محلی تبعید در خراسان در دوره قاجار و پهلوی اول

پیاپی ۳ - بهار ۱۳۹۴ / سال سوم - شماره سوم

۱۳۴). هم چنین ایلات باجلان و قربابیات و گروهی از زنگنه را از غرب ایران به هرات تبعید و آن‌ها را در آنجا یک جانشین کرد (مروی، ۱۳۶۹: ج ۱، ۲۵۴) و سرانجام حدود شصت هزار خانوار از ایلات قشقایی، شاهسون و افشار آذربایجان را کوچاند و در شهرهای خراسان جای داد (گلستانه، ۱۳۴۴: ۳۷۷). در سال ۱۱۴۵ ق. / ۱۷۳۳ م. نیز شش هزار خانوار گرجی را به خراسان تبعید کرد. لره‌های تبعیدی پس از مرگ نادر به منطقه خود بازگشتند (امان، ۱۳۶۷: ۷۲).

احمدخان ابدالی در سال ۱۱۶۴ ق. / ۱۷۵۱ م. گروهی از طوایف بیات نیشابور را به غزنه تبعید کرد (غبار، ۱۳۵۹: ۳۶۳). بازماندگان این مردم دست کم تا سال‌های پایانی سده سیزدهم در آن نواحی به سر می‌بردند (ریاضی، ۱۳۶۹: ۶۷، ۱۳۹).

ابراهیم خان شادلو از خوانین منطقه اسفراین هم به علت حضور نیافتن به درگاه آقامحمد خان، در سال ۱۲۱۰ ق. با بستگانش به خراسان تبعید شد (نوری، ۱۳۸۶: ج ۱، ۱۶). ۲۰۰ خانوار از اکراد شادلو هم از بیجنورد به دستور آقامحمدخان به خوار تبعید شدند (اسدی، ۱۳۷۸: ج ۲، ۵۸۴).

ارتباط بین تبعید و تولیت آستان مقدس امام رضا (ع)

آصف‌الدوله پس از مرگ فتح‌علی‌شاه با توجه به کثرت شاهزادگان و وابستگان دربار و مدعیان پادشاهی و ناتوانی حکومت مرکزی و داشتن شأن ایلی و خانوادگی و سابقه صدارت و نیز پشت گرمی به سیاست خارجی، محیط را برای خواسته‌های دیرینه خود یعنی رسیدن به مقامات عالی مناسب دید. اما نقشه‌های او به سبب کاردانی میرزا ابوالقاسم قائم مقام برملا شد و محمدشاه از هدف پنهانی وی آگاه گردید. شاه، وی را به حکمرانی خراسان گماشت و همراه پسرش (حسن خان سالار) روانه مشهد (تبعیدگاه محترمین) کرد تا او را از مرکز دور کرده باشد. پس از کشته شدن قائم مقام (صفر ۱۲۵۱ / ژوئن ۱۸۳۵) آصف‌الدوله بی‌اجازه از خراسان وارد تهران شد، اما شاه او را مؤاخذه کرد و به مشهد باز فرستاد. این امر نشان می‌دهد گرچه در مورد بزرگان ذکر نمی‌شد که آن‌ها در تبعید به سر می‌برند، آن‌ها اجازه خروج از محل حکومت شان را که تبعیدگاه آنان نیز بود، نداشتند. نحوه رفتار شاه و حاج میرزا آقاسی با آصف‌الدوله تبعیدی باعث شد وی در



جنگ هرات بی‌احترامی نسبت به خود را با طرفداری از سیاست انگلستان جبران کند. در ۱۲۶۲ق. / ۱۸۴۶م. پس از درگذشت حاج میرزا موسی خان متولی آستان قدس رضوی، آصف‌الدوله از شاه تقاضا کرد امور حکومت خراسان را به پسرش حسن خان سالار واگذار کند و او را متولی آستان قدس نماید. اما شاه، میرزا عبدالله خان خوبی را برای تصدی آن مقام به مشهد فرستاد.

آصف‌الدوله، سال‌ها از فرستادن پول به مرکز ظفره می‌رفت تا این که در سال ۱۲۶۳ق. / ۱۸۴۷م. پسرش حسن خان سالار را به جانشینی خود برگزید و با ۱۰۰'۰۰۰ تومان عازم تهران شد تا با تطمیع شاه، به جای حاج میرزا آقاسی مقام صدارت را تصاحب کند. (دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۷۵: ج ۱، ذیل آصف‌الدوله). مقامات انگلیسی هم به این کار متمایل بودند، اما محمدشاه زیر بار نرفت و نه تنها اجازه بازگشت به تبعیدگاه مشهد را به او نداد، بلکه او را روانه مکه کرد و در بازگشت از سفر مکه فرمان داد تا در عتبات بماند. پس از مرگ محمدشاه و جلوس ناصرالدین شاه، آصف‌الدوله در آن منطقه آشوب‌هایی به پا کرد و حتی از امیرکبیر خواست اجازه بازگشت به ایران را به او بدهد، اما درخواستش برآورده نشد و او تا پایان عمر در عراق ماند.

سپهسالار پس از بازگشت از سفر دوم فرنگستان، طرفدار سیاست روس‌ها شد. وی تا سال ۱۲۹۷ق. / ۱۸۸۰م. امور قشون و وزارت خارجه را داشت ولی در شوال همین سال او را به حکومت قزوین فرستادند. این تبعید در قالب واگذاری حکومت با شورش شیخ عبدالله پایان یافت و سپهسالار به تبریز رفت.

سپهسالار در سال بعد به حکومت خراسان و تولیت امام رضا علیه السلام به مشهد فرستاده شد و در آنجا در ۲۱ ذی حجه فوت کرد (اعتماد السلطنه، ۱۳۵۷: ۲۷۷). گاهی تولیت حرم حضرت امام رضا علیه السلام در مشهد در دوره قاجار، نقش تبعیدگاه محترمانه‌ای را برای برخی از محترمانی داشت که حکومت بدین وسیله آن‌ها را از پایتخت دور می‌کرد.

قبل از میرزا حسین خان، میرزا جعفرخان نیز به همین سمت منصوب شد و او را هم احتمالاً بدین وسیله از مرکز دور کردند. (Fo60/249, Russel, no81, Tehran, 14may 1860; Fo 60/270, Eastwick to Russel, no3, Tehran, 16 Desember 1862; از امانت، ۱۳۸۳: ۴۹۴). انتخاب تولیت حضرت رضا علیه السلام برای محکومان به تبعید، بهترین گزینه بود که با کمال میل پذیرفته می‌شد و چه بسا تبعیدی بعد از تجربه دوران



صدارت، به فکر عاقبت اندیشی و امور خیریه می افتاد و منشأ اثرات زیادی می گردید. میرزا حسین خان در مدت تبعید در مشهد، ابنیه خیریه ای را بنا نمود.

تأثیر خطوط تلگراف در انتخاب تبعیدگاه

سیم کشی برخی خطوط مهم، چون خط تلگراف تهران - مشهد در سال ۱۲۹۳ ق. / ۱۸۷۶ م. و خوزستان در سال ۱۲۹۴ - ۱۲۹۵ ق. / ۱۸۷۷ - ۱۸۷۸ م.، در دوران چه کسی انجام شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ج ۳، ۱۹۶۴). کشیده شدن خطوط تلگراف و گسترش نظارت دولت بر سراسر کشور و امکان خبرگیری سریع، باعث شد یکی از ملاک های انتخاب تبعیدگاه ها برای تبعید شاهزادگان و کسانی که امکان شورش آن ها می رفت، برخوردار بودن آن شهر از خطوط تلگراف و تلگراف خانه باشد تا در صورت بروز هرگونه حرکتی به وسیله فرد تبعیدی، به سرعت خبر آن به مرکز گزارش شود. شهرهای قم و کاشان در مسیر خط تلگراف جنوب، قزوین، گرمسار، مشهد و تبریز نیز بر روی خطوط تلگراف غربی - شرقی قرار داشتند. لذا امکان خبرگیری از تبعیدی به وسیله تلگراف و برخوردار بودن تبعیدگاه از این امکان، یکی از ملاک های انتخاب تبعیدگاه بود. حتی یکی از ملاک های انتخاب کلات به عنوان تبعیدگاه به ویژه در دوره مشروطه، وجود تلگراف خانه در آنجا بود که مجدالاسلام گزارش مفصلی از این اداره می دهد: «کلات چندان مخابرات تلگرافی ندارد و این که به این جا تلگرافچی می فرستند برای این است که خراسان به درجزو استرآباد و بندر جزو گنبد قابوس مخابرات زیاد است و باید در وسط راه جائی باشد که سیم را وصل نماید و آن محل همین کلات است. به علاوه، چون کلات سرحد بسیار معتبر است و محتمل است وقتی لازم شود که مخابرات فوریه پیش آید، از این جهت اداره جلیله تلگراف خانه در کلات تلگراف خانه دارد...» (مجدالاسلام، ۱۳۵۰: ۲۶۸).

کلات تبعیدگاه مشروطه خواهان

با بلند شدن ندای آزادی خواهی از سوی مردم کرمان و حمایت علمای پایتخت برای برکناری رکن الدوله حاکم این شهر، و دستگیری معترضان توسط عین الدوله، بانگ



مخالفت با صدراعظم بلند شد و آزادی خواهان در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشستند که با فرمان شاه مبنی بر عمل به خواسته‌هایشان به تهران بازگشتند. اما کشمکش ادامه یافت. صدراعظم برای فرونشاندن قیام و امتحان مقاومت سران قیام، از سلاح تبعید استفاده نمود؛ در ابتدا سه تن از افراد درجه دوم اما مؤثر شامل میرزا حسن رشدی، میرزا آقا اصفهانی و مجدالاسلام کرمانی را به جرم بابی بودن به کلات تبعید نمود (مجدالاسلام، ۱۳۴۶: ج ۳، ۴۰۳). جرم واقعی این افراد فعالیت برضد دولت و شب‌نامه‌نویسی بود (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ج ۲، ۶۵). یکی از دلایل تبعید مجدالاسلام را این‌گونه نوشته‌اند: «دیگران که مجدالاسلام بستگی خود را به انجمن مخفی در مجالس اظهار می‌داشت به حدی که موجب خیال عین‌الدوله گردید. دست خطی از پادشاه صادر کرد که مجدالاسلام را تنبیه و تبعید دارد. دبیرحضور به مجدالاسلام رسانید تا آن که مجدالاسلام نقل مکان از خانه نمود. پاره‌ای از کاغذهای باطله که در طاقچه خانه‌اش مانده بود به دست یکی از کرمانی‌ها افتاد که در خانه اول او نزول کرده بود. چند کاغذ خطرناک در بین آن‌ها بود به توسط یکی از اهل کرمان به اعظام‌الملک رسید که کاشف از خیالات مجدالاسلام بود. بالاخره، در شب ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ مجدالاسلام به اتفاق حسن رشدی و میرزا آقا اصفهانی دستگیر و به مشهد و سپس به کلات تبعیدگردید.» (ناظم‌الاسلام، ۱۳۵۰: ۸ - ۷). مجد قرار بود ابتدا در تبعیدگاه خود در کلات زندانی هم بشود که بعد با وساطت، حکم او به تبعید در کلات تقلیل یافت (سالور، ۱۳۷۷: ج ۴، ۲۸۹۲). ذکر بابی بودن برای این افراد، واهمه در دل‌ها انداخت؛ زیرا با این اتهام دیگران را نیز می‌شد تبعید کرد. نوع تبعید این افراد با تبعید شاهزادگان یا حتی دیوانیان دوره قاجار متفاوت بود. آنان باید تنبیه می‌شدند و کجا بهتر از قله کوه‌های هزارمسجد در ارتفاع ۲۱۰۰ متری و در ۱۱۰۰ متری پایتخت و ۱۴۵ کیلومتری مشهد و ۱۸۰ کیلومتری مرز که تمام راه آن کوهستانی و صعب‌العبور بود. «درکلات رسم است که هرکس می‌خواهد از داخل کلات خارج شود، باید از حاکم بلیت خروج بگیرد. و الاقراولها و مستحفظین «دربند» او را ممانعت می‌نمایند. و بلیت عبارت است از یک قطعه کاغذ که حاکم می‌نویسد خطاب به مستحفظین دربندها که فلانی از فلان دربند عازم است، مانع او نشوید.» (مجدالاسلام، ۱۳۵۰: ۲۷۵). این منطقه به لحاظ جغرافیایی منطقه بسته‌ای بود که امکان تحرک را از تبعیدی می‌گرفت جز آن که کلات به وسیله خط تلگراف به مرکز متصل



بود و امکان خبرگیری از تبعیدی و تحرکات وی وجود داشت. عین الدوله به ویژه با اقدامات رشدیه به شدت مخالف بود. «... بفرستید رشدیه را گرفته به کلات تبعید کنند تا بفهمند حساب را چه جور تصفیه می‌کنند و آن ریش دراز را قبل از اعزام به کلات بفرستید پیش من». (رشدیه، ۱۳۶۲: ۹۸). رشدیه که کارش معلمی بود، در تبعیدگاه موظف بود به کار بنایی بپردازد و با رفتن او به تبعید، مدرسه‌اش هم تعطیل شد (رشدیه، ۱۳۶۲: ۱۳۱). در تبعیدگاه هم امکان ادامه کار تعلیم وجود نداشت، زیرا تبعیدگاه کلات ظرفیت ایجاد مدرسه را نداشت. «در کلات هم همه روزه اصرار می‌کرد که حاکم حکم کند تمام بچه‌ها را در دارالحکومه حاضر نمایند تا حاجی، مکتب رشدیه راه بیاندازد و آن‌ها را تربیت نماید و تعلیم بدهد. حاکم بیچاره عذر می‌آورد که بچه‌های این جا از شش هفت سالگی مشغول کار می‌شوند و کمتر هنرآن‌ها این است که چند رأس گوسفند برداشته در کوه‌ها به چرا می‌برند و اگر ماهی دو تومان هم به پدر و مادر آن‌ها بدهند، راضی نخواهند شد که پسرهای آن‌ها بیایند مشغول درس خواندن بشوند» (مجدالاسلام، ۱۳۵۰: ۲۸۴). مجدالاسلام نسبت به مردم تبعیدگاهش بی تفاوت نبود و در اثر خود به آن‌ها نیز پرداخته است. وی از مهاجرت گسترده دهقانان خراسان به روسیه برای فرار از مالیات و نیز تلاش برخی مردم بلوچستان ایران برای اخذ تابعیت انگلستان برای رهایی از فشار مالیاتی سخن می‌گوید. (مجدالاسلام، ۱۳۵۰: ۲۵۷ - ۲۵۵، ۲۹۸ - ۲۹۵).

دخالت روس‌ها در تبعید خراسانیان

روس‌ها منطقه تحت اشغال خود را در ایران توسعه دادند و انگلیسی‌ها هم جنوب و فارس و بخشی از نواحی مرکزی را از باقی مانده عناصر آلمانی پاک کردند. ژاندارمری هم، که فرماندهان آن متمایل به آلمانی‌ها بودند، در زد و خورد با انگلیسی‌ها منحل شد و فرماندهانش نیز از ایران اخراج شدند (آذرنگ، ۱۳۸۶: ج ۱۱، ذیل جنگ جهانی اول). به این ترتیب، روس و انگلیس در ایران همه‌کاره شدند. روس‌ها در منطقه تحت اشغال خود هر کس را که فکر می‌کردند برضد منافع آنان فعالیت می‌کند، یا راساً و بدون اجازه از دولت مرکزی تبعید می‌کردند و یا این‌که اصرار بر تبعید فرد می‌کردند. متنفذین محلی، نمایندگان مجلس، روزنامه‌نگاران و مدیران جراید، سران ایلات و عشایر و اتباع کشورهای خارجی درگیر در جنگ مانند عثمانی، آلمان و اتریش گروه‌های هدف روس‌ها در شمال



برای تبعید بودند که به عنوان نمونه می توان به تبعید ملک الشعراى بهار از مشهد به بجنورد (ساکما: ۳۷۲ - ۲۹۰، ۲۷۳۸ - ۲۹۳)؛ تبعید آقابابای سبزواری از سبزواری (ساکما: ۳۸۵۵ - ۲۹۰) و اصرار روس ها برای تبعید مدیر جریده طبس (ساکما: ۳۳۸۳ - ۲۹۳) اشاره کرد. روزنامه «تازه بهار» هم که بهار مجوز انتشار آن را گرفته بود، به دلیل درج مطالب ضد روسی بعد از ۹ شماره، از انتشار باز ماند و بهار به همراه ۹ نفر از اعضای حزب دموکرات دستگیر و به تهران تبعید شدند. بهار پس از گذراندن یک سال تبعید، به مشهد بازگشت و از نیرالدوله اجازه انتشار نوبهار را گرفت، اما روزنامه اش با اعمال نفوذ روس ها بسته شد.

مقایسه تبعیدگاه‌های تبعیدیان دوره مشروطه نسبت به بقیه دوره قاجار

با بروز مشروطیت، ساختار سنتی اجتماعی - سیاسی کشور دستخوش تغییراتی شد. یکی از این تغییرات، تغییر نگرش در استفاده از مجازات تبعید بود. دگرگونی ساختار سنتی سیاسی، باعث برهم خوردن مناسبات تبعید گردید و به جای تبعید در قالب واگذاری حکومت و یا تبعید به زادگاه تبعیدی یا شهرهای مذهبی، هر دو طرف مشروطه خواه و مستبد، مخالفان خود را به کلات تبعید کردند؛ تبعیدگاهی صعب العبور در ۱۵۰ کیلومتری مشهد که تا مرز ۱۸۰ کیلومتر فاصله داشت و با وجود کوهستانی بودن و بارندگی فراوان، هوایی گرم داشت و حشرات و خزندگان آن مانند مار بسیار مشهور بود. یکی از دلایل سختگیری بر تبعیدیان در کشاکش درگیری های دو طرف این بود که طرفین بر سر ابقا یا تغییر کل ساختار حکومت می جنگیدند و رقابت دیوانی مدنظر نبود. تبعیدگاه های قبل از مشروطه، شهرهای مذهبی، زادگاه تبعیدی و یا جایی بود که آب و ملک داشت و می توانست امورات خود را اداره نماید. لذا تعداد افرادی که به اروپا تبعید شدند، اندک بود. میرزا علی اصغر خان امین السلطان، سید جمال الدین اسدآبادی و ملکم خان را از این دسته می توان نام برد؛ اما در دوره مشروطه، تبعیدی ها عمدتاً به مناطق بد آب و هوای داخلی و یا به خارج از کشور تبعید شدند. یک فرد تبعید می شد تا منزوی و از حیزانتفاع خارج شود که این هدف از تبعید کردن افراد به اروپا در دوران مشروطه به دست نیامد. جمع شدن این افراد در استانبول، پاریس، ایوردون سوئیس و



لندن، سبب شکل‌گیری کانون‌های آزادی‌خواهی در خارج از کشور گردید که می‌توانستند بدون مشکلات داخل به فعالیت پردازند و با داخل کشور نیز از طریق ارسال روزنامه و خطوط تلگراف، مرتبط باشند. عمده فعالیت تبعیدیان خارج از کشور، ادامه انتشار روزنامه‌های داخلی، انتشار کتاب، ارتباط با آزادی‌خواهان دیگر کشورها مانند عثمانی، پرداختن به مسائل ایران‌شناسی و ارتباط با مستشرقان بود. این تبعیدیان از طریق فشار بر دولت‌های اروپایی به عنوان ترمزی برای فعالیت‌های مستبدان در داخل کشور عمل می‌کردند؛ زیرا عملکرد خشونت‌آمیز شاه و طرفدارانش در ارتباط با مشروطه‌خواهان، به سرعت توسط تبعیدیان در روزنامه‌های آن کشورها طرح و به دولت‌های اروپایی و نمایندگان پارلمان آن کشورها اطلاع داده می‌شد و کم و بیش این عمل از طریق سفرای آن کشورها در داخل به اطلاع شاه و اطرافیانش می‌رسید. از این رو، در کاهش اعمال خشونت‌آمیز مؤثر بود.

تاریخ محلی تبعید خراسان در دوره پهلوی اول

- تبعیدیان نظام اجباری

اولین تصادم حکومت رضاشاه با برخی از مردم، برسر تصویب و اجرای قانون نظام اجباری و برقراری سربازگیری به وجود آمد. قانون ۳۶ ماده‌ای نظام اجباری در ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ ش. / ۵ ژوئن ۱۹۲۵ م. به منظور گسترش ارتش ملی به تصویب رسید و اجرای آن در سال ۱۳۰۶ آغاز شد (صفائی، ۲۵۳۵: ۱۱). اولین مجلس سربازگیری تهران در ۱۵ آبان ۱۳۰۵ / ۷ نوامبر ۱۹۲۶ در تکیه دولت افتتاح شد (کتاب پهلوی، بی‌تا: ۹۱). روحانیون در اجرای این قانون خواهان استثنایها و امتیازهایی شدند که از سوی حکومت پذیرفته نشد. کمی از علمای این دوره، در نامه‌ای به تیمورتاش درخواست نمود که شهر مشهد به احترام وجود آستانه، برای همیشه از قانون نظام اجباری معاف باشد که تیمورتاش آن را نپذیرفت (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۲۳۵ و ۲۳۷). در سبزوآر هم رئیس اداره نظام اجباری شرق خراسان در تاریخ ۲۷ مهر ۱۳۰۶ / ۲۰ اکتبر ۱۹۲۷ خواستار تبعید سیدالعراقین یکی از علمای تهران، از سبزوآر شد. وی به تازگی از تهران به سبزوآر آمده بود و به مخالفت با این قانون شهره بود. لذا برای اجرای قانون و جلوگیری از مخالفت، از سبزوآر تبعید شد.



- تبعیدیان اتحاد البسه

رضاشاه به منظور هماهنگ کردن لباس همه ایرانیان، دستور داد تا قانونی به نام «اتحاد البسه» تدوین شود که همه مردم از یک نوع لباس استفاده کنند. این لباس که به «لباس پهلوی» مشهور شد، عبارت بود از: کلاه پهلوی، اقسام لباس کوتاه اعم از نیم تنه (یقه عربی یا یقه برگردان) و پیراهن و شلوار اعم از بلند یا کوتاه (منظورالاجداد، ۱۳۸۰: ۵). این قانون در ۶ دی ۱۳۰۷ از تصویب مجلس گذشت. طبق ماده ۴، این قانون در شهرها و روستاها از اول فروردین ۱۳۰۸ / ۲۱ مارس ۱۹۲۹ و در خارج از شهرها تا فروردین ۱۳۰۹ / مارس ۱۹۳۰ باید اجرا می شد (روزنامه ناهید ۸ دی ۱۳۰۷: ۸ (۴۶): ۲). فقط مجتهدان، علمای بزرگ، مفتیان اهل سنت و پیش نمازان دارای محراب، محدثین و طلاب شاغل به فقه و اصول و روحانیون ایرانی غیر مسلمان از این قانون مستثنا شناخته شده بودند که طبق ماده ۱۸ مقرر بود حکام یا مأموران نظمیه، مدارک این افراد را بررسی و آن‌ها را مستثنا نمایند (مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸: ۲۲). طبق ماده ۳، از متخلفان این قانون از یک تا پنج تومان جریمه گرفته می شد (منظورالاجداد، ۱۳۸۰: ۴).

- تبعیدیان حادثه مسجد گوهرشاد

در شهر مشهد بین اسدی، متولی آستان قدس و شهربانی مشهد اختلاف‌هایی وجود داشت و اجرای قانون اتحاد البسه، ابزاری برای فشار شهربانی به تولیت آستان قدس گردید. لذا شهربانی خبر استفاده نکردن مستخدمین آستان قدس از لباس را در موقع خدمت به تهران گزارش کرد (منظورالاجداد، ۱۳۸۰: ۱۶۰ - ۱۵۹). طوری مطلب به تهران گزارش شد که تولیت آستان، مخالف اتحاد البسه است و همین امر دستور شدت برخورد از سوی شاه را به دنبال داشت (شوستری، ۱۳۷۹: ۱۸۳). در درگیری مأموران با مردم متحصن در صحن مسجد گوهرشاد ۱۲۸ نفر کشته، حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر مجروح و حدود ۵۰۰ نفر دستگیر شدند (مجدد، ۱۳۸۹: ۱۸۸). پس از حادثه مشهد، اسدی تیرباران شد و با دستور رسیده از تهران، شهربانی رسماً شروع به توقیف و تبعید افراد بدون محاکمه آنان کرد (شوستری، ۱۳۷۹: ۱۸۹). اولین تبعیدی حادثه مشهد حاج آقا حسین قمی بود که در ۱۰ تیر ۱۳۱۴ / ۲ جولای ۱۹۳۵ برای مذاکره با شاه به تهران آمده بود و در باغ سراج‌الملک شهرری سکونت داشت تا اجازه ملاقات با شاه بیابد؛ اما مأموران شهربانی باغ را محاصره



و وی را به عتبات تبعید کردند (مکی، ۱۳۶۲: ج ۶، ۲۵۳). هنگامی که حاجی آقا حسین قمی در تهران محصور گردید و تحت نظر قرار گرفت، رؤسای اصناف مشهد به تهران تلگراف زدند و تقاضای بازگشت او را نمودند. شهربانی مشهد تلگراف کنندگان را توقیف کرد. (کشتار مسجد گوهرشاد، ۱۳۹۰: ۲۱۲ - ۲۰۳). وی و سید یونس اردبیلی و آقازاده فرزند ملامحمد کاظم خراسانی (صاحب کفایه) جزء مخالفان اصلی اتحاد البسه بودند.

در شهر مشهد محمد رفیع نوایی جایگزین بیات در ریاست شهربانی شد. وی در آبان ۱۳۱۴ / نوامبر ۱۹۳۵ آقازاده را دستگیر و به یزد تبعید کرد. اما چهار ماه بعد او را از تبعیدگاه یزد به مشهد بازگرداند و با پرونده تهیه شده، به تهران فرستاد. آقازاده در تهران ابتدا به اعدام محکوم شد که با فعالیت برادرش در نجف، حکم اعدام او به تبعید در تهران تغییر کرد. وی در خانه‌ای در خیابان ری در تبعید بود تا در آذر ۱۳۱۶ / دسامبر ۱۹۳۷ فوت کرد (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۲۲۷ - ۲۲۶ پاورقی). سید یونس اردبیلی، شیخ آقابزرگ شاهرودی، علی اکبر خوئی، میرزا حبیب‌الله ملکی، هاشم نجف‌آبادی، عبدالله شیرازی، خلیل تبریزی، محمد صاحب‌الزمانی، عبدالعظیم مسأله‌گو، زین‌العابدین سیستانی، شیخ سیف‌الله، بحرالعلوم قزوینی، نواب احتشام رضوی، محمدحسین اصفهانی، حسن یا علی اردکانی، از مشهد دستگیر و به تهران تبعید شدند (شوشتری، ۱۳۷۹: ۱۸۷؛ ساکما، نخ، ۶۰۱۵۱). تبعیدیان اتحاد البسه در تبعیدگاه تهران ابتدا به صورت حبس در تبعید بودند و در زندان قصر به سر می‌بردند و در ادامه آزاد اما محکوم به اقامت اجباری در تهران گردیدند. سختی‌های تبعید در تهران برای روحانیون قابل تحمل ولی برای خانواده‌های آنان سخت بود. شیخ خلیل تبریزی یکی از این افراد بود که پس از آزادی از زندان به سمنان تبعید شد (اباذری، ۱۳۹۱: ۳۵). تبعیدیان در زندان قصر مرثیه‌هایی در شرح حال خود و مسائل زندان سرودند که تحلیل محتوای این اشعار نشان از شبیه‌سازی اسارت این افراد با اسارت و زندان ائمه شیعه علیهم‌السلام دارد. این افراد تا شهریور ۱۳۲۰ / آگوست ۱۹۴۱ زیر نظر بودند و بعد آزاد شدند. در جریان اعتراض به اتحاد البسه و حادثه مشهد، عده‌ای از کارکنان آستان قدس هم دستگیر و تبعید شدند که به دلیل بی‌گناهی در ۳ آذر ۱۳۱۵ / ۲۴ نوامبر ۱۹۳۶ آزاد شدند (ساکما، نخ، ۶۰۰۶).



از تبعیدیان حادثه مسجد، بربری‌های ساکن در اطراف شهر مشهد بودند که در اصل از اتباع افغانستان بودند. در پی توافق دو کشور در سال ۱۳۰۰ ش/ ۱۹۲۱ م قرار شد بربری‌هایی که در ایران ساکن هستند، تبعه ایران شناخته شوند. چندی بعد دو دولت توافق کردند نام این گروه قومی، به تشخیص ایران تغییر کند (متما، ۱۳۵۳۲، ۱۳۵۳۳). رضاشاه نیز نام هزاره‌ها را از بربری به خاوری تبدیل نمود. این افراد هم از تبعیدیان اتحاد البسه هستند که دوران تبعید خود را در خوار ورامین گذراندند (ساکما، ۷۴۷۲ - ۲۹۰؛ شوشتری، ۱۳۷۹: ۱۴۵ - ۱۴۶).

حدود ۲۰۰ نفر از خاوری‌ها از مشهد و اطراف آن به سایر نقاط کشور تبعید شدند. این افراد رعایای دهات آستانه بودند که به تحریک برخی اشخاص وارد شهر شدند و به تحصن‌کنندگان پیوستند (گلشائیان، ۱۳۷۷: ۲۹۹). نوایی رئیس شهربانی مشهد شش نفر از رعایای فریمان را که از بربری‌ها بودند، به شهر آورد تا علیه اسدی شهادت دهند. (کشتار مسجد گوهرشاد، ۱۳۹۰: تلخیص از ۲۱۲ - ۲۰۳)

احمد بهار هم از تبعیدیان اتحاد البسه در مشهد است که بعد از ۱۶ ماه تبعید، آزاد گردید (ساکما، نخ، ۶۰۰۰۶). سمنان یکی از تبعیدگاه‌های واقعه مسجد و مخالفت با اتحاد البسه بود (ساکما، ۸۸۴۰ - ۲۹۳). محسن، سلمان و علی اکبر اسدی و نیز محمد تقی نوربخش از بستگان اسدی، از دیگر تبعیدیان واقعه مسجد گوهرشاد هستند که از مشهد به بیرجند تبعید شدند. آنان در تبعیدگاه با مشکل تأمین معاش روبرو شدند و نامه‌ای خطاب به رئیس‌الوزرا نوشتند و تقاضای کار کردند. شاه با دادن شغل به آنان در تبعیدگاه، موافقت کرد. محسن اسدی در فرهنگ بیرجند به عنوان دبیر مشغول به کار شد. به سلمان اسدی شغل دولتی داده نشد، زیرا مختار رئیس کل شهربانی اعلام کرد وی در شهربانی پرونده دارد. لذا اجازه یافت که در تبعیدگاه به کشاورزی بپردازد. علی اکبر اسدی و محمد تقی نوربخش نیز به عنوان محاسب و منشی علم، وزیر پست و تلگراف در بیرجند مشغول به کار شدند تا بتوانند زندگی خود را بگذرانند (ساکما، نخ، ۶۰۱۵۴). حادثه مسجد، اولین رویارویی بزرگ مردم و حکومت بود. پس از این واقعه، متمردان از این قانون، مخالفان حکومت و شاه شناخته و بلافاصله تبعید می‌شدند. لذا جمعیت تبعیدی‌ها در دوره پهلوی بعد از حادثه مسجد گوهرشاد روبه افزایش گذارد. تبعید که تا قبل از این حادثه خاص عده‌ای از گزیدگان جامعه بود، به عموم مردم تسری یافت. اسناد فراوان



تبعید افراد، به سبب مخالفت با کلاه پهلوی واتحاد البسه، به دلیل گسترش شمول استفاده از مجازات تبعید است (ساکما، ۸۳۵۶ - ۲۹۰؛ ساکما، نخ، ۶۰۱۲۹).

- تبعیدیان کشف حجاب

رضاشاه پس از اجرای قانون اتحاد البسه، در ۱۷ دی ۱۳۱۴ / ۸ ژانویه ۱۹۳۶ قانون کشف حجاب بانوان را اجرا کرد. طبق این قانون، بانوان حق استفاده از چادر و روسری را در بیرون فضای خانه نداشتند. اجرای قانون اتحاد البسه عده‌ای را به این فکر انداخت که مرحله بعدی، نوبت کشف حجاب بانوان است. اما در روز مذکور این قانون اجباری شد.

والی خراسان در سال ۱۳۱۵ ش. / ۱۹۳۷ م. به اداره امنیه شرق دستور داد تا با زنان ساکن در سرحدات افغانستان مانند خواف، درباره اجرای کشف حجاب با خشونت رفتار نکنند (متما، ۳۷۸ - ۴۳۹ - ۳ م) زیرا امکان داشت آنان که از نظر مذهبی نیز سنی و با روستاهای افغانستان قرابت مذهبی و مراوده داشتند، به یکباره رحل اقامت به آن سوی مرز بیفکنند.

خود شاه هم نسبت به قانون کشف حجاب حساسیت ویژه‌ای داشت و خواستار اشد مجازات برای متخلفان بود. در یک مورد که فردی به دلیل اخلال در نهضت بانوان، قرار بود دو ماه از سبزواری تبعید شود و ستاد ارتش از شاه استعلام تأیید خواست، شاه جواب داد که: «باید اساساً او را از آنجا بیرون کنند و دیگر هیچ وقت او را به آنجا راه ندهند.» (ساکما، نخ، ۶۰۱۵۱). تبعید این فرد به دلیل اظهار نظر درباره این قانون، تا شهریور ۱۳۲۰ / ۱۹۴۱ طول کشید. بررسی اسناد و مدارک تبعیدیان کشف حجاب نشان می‌دهد حکومت بر اجرای این قانون در شهرهای مذهبی تأکید داشت. خراسان و قم مناطقی بودند که بیشترین تبعیدیان کشف حجاب را داشتند. (برای بررسی گوشه‌ای از اسناد. رک: ساکما ۸۸۳۲ - ۲۹۳، ۲۹۵ - ۲۹۰؛ ساکما، نخ، ۶۰۱۰، ۶۰۱۵۱، ۶۰۳۲۰؛ متما، ۱۷ - ۶۴۹ - ۳ م).

در گزارش همایون سیاح (وزارت داخله) برای نخست وزیر در ۳ شهریور ۱۳۱۵ / ۲۵ آگوست ۱۹۳۶ فهرست اسامی افرادی که در مسئله کلاه نهضت بانوان از محل سکونت شهرهای خود تبعید شده‌اند، همراه با محل تبعید آن‌ها ذکر شده است. ۱. شیخ محمود شریعت از مشهد به طبس ۲. سید صادق خطیب از مشهد به نیشابور ۳. میرزا مسیح از



مشهد به میامی ۴. سید حسام فال اسیری از شیراز به مشهد ۵. شیخ حسین ناطق (در شهربانی مشهد توقیف) (خشونت و فرهنگ، ۱۳۷۱: ۳۰). گروه اجتماعی این تبعیدیان را روحانیون، پیش‌نمازان مساجد، سادات محل و تجارت‌تشکیل می‌دادند. تبعیدگاه این افراد عمدتاً شهرهای مجاور بود؛ یعنی تبعیدیان خراسانی عمدتاً از شهرهای خراسان به دیگر شهرهای خراسان به شهرهای اطراف تبعید شده‌اند. این تبعید حالت تنبیهی دارد و به جهت دور کردن فرد مخالف از محل اعتراض، صورت می‌گرفت. مدت آن به جز موارد معدود، کمتر از یک سال است و با نوشتن نامه‌ای مبنی بر اظهار پشیمانی، معمولاً به تبعید فرد پایان داده می‌شد.

- تبعیدیان ایلات و عشایر

تبعید ایلات و عشایر از زادگاه‌های آنان به مناطق تعیین شده و یک‌جانشین کردن آنان، از سیاست‌های رضاشاه به‌شمار می‌آمد. این سیاست را با نام‌های کوچ، کوچ اجباری، مهاجرت اجباری، تبعید و انتقال اجباری نامیده‌اند (پاپلی یزدی، ۱۳۸۹: ۲۰۹) اما دولتی‌ها شاید برای تلطیف فضا و لزوم پذیرش این سیاست از سوی ایلات، با عنوان اسکان از آن یاد کرده‌اند. برای اولین بار در مجلس هشتم (در تاریخ ۱۲ مهر ۱۳۱۱ / ۴ اکتبر ۱۹۳۲) به جای واژه «اسکان» از عبارت «تخته قاپوکردن» استفاده شد. دولت همان‌طور که درباره تبعیدیان از خارج از کشور به‌ویژه تبعیدیان از شوروی، واژه «مهاجر» را به کار می‌برد، برای جابجایی عشایر سرحدات - که صلاح نبود در سرحد اقامت کنند و آن‌ها را به مناطق داخلی تبعید می‌کردند - واژه «مهاجر» را هم به کار برد که نمونه‌ای از آن تبعید بلوچ‌ها به نواحی داخلی ایران است.

لُرهای تبعیدی به خراسان

در اواخر اسفند ۱۳۰۸، به دستور رضاشاه طوایف لُر و خوانین آن‌ها را به تهران کوچاندند. رؤسا و خان‌ها را در تهران نگاه داشتند و بقیه را به نقاطی در خراسان تبعید کردند (والی‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۵۳). امیر احمدی قبل از اقدام در مهر ۱۳۰۸ / اکتبر ۱۹۲۹ برای تبعید لُرها، از شاه اختیار تام برای سرکوب و تبعید گرفت. دستگیری و تبعید لُرها به ویژه



از منطقه کبیرکوه، به کمک برخی طوایف منطقه صورت گرفت. این مسئله درگیری‌های گسترده‌ای را در بین لرهای ساکن منطقه پس از بازگشت از تبعید و حتی در سال‌های دهه ۱۳۳۰ش. / ۱۹۵۲ - ۱۹۶۲ م. به وجود آورد (ساکما، ۲۱۲۶ - ۲۹۳).

در بهمن ۱۳۰۸ / فوریه ۱۹۳۰ تعداد زیادی از مردم طایفه‌های سیف‌الدین (دریکوند)، امیر، زینی‌وند، رک‌رک، کولیوند، زیدوند، بارانی، بیراوند و سگوند که در دشت دهلران و کبیرکوه و لرستان زندگی می‌کردند، به خراسان کوچاندند و به جای آن‌ها کردهای زرین‌آباد را که به آن‌ها «تشمال» می‌گفتند، جایگزین آن‌ها در لرستان کردند (حاتمی، ۱۳۸۹: ۴۱). سگوندها را در تربت حیدریه و کاشمر ساکن کردند. این افراد با احشام خود فاصله بین لرستان و خراسان را پیاده طی کردند و در طی راه بسیاری از احشام و افرادشان را از دست دادند، «هارت» از اعضای سفارت آمریکا در گزارش فوریه ۱۹۳۱ / بهمن ۱۳۰۹ خود می‌نویسد: «هزاران مرد وزن و پیر و جوان و کودک، صدها مایل راه را از لرستان و خوزستان تا خراسان با پای پیاده طی می‌کنند که یادآور کوچ‌های اجباری دوره استالین در شوروی است.» (مجد، ۱۳۸۹: ۸۳ - ۸۲). طوایف بیراوند، پاپی، میروسادات از ایلات تبعیدی، در فصل زمستان به خراسان تبعید شدند که سبب شد بسیاری از احشام آن‌ها در مسیر راه بر اثر گرسنگی تلف شوند. سیاست تبعید ایلات و عشایر به صورت گسترده‌ای در مورد لرها به اجرا درآمد که دلیل آن سال‌ها مقاومت و شورش در برابر دولت بود. یکی از عمده طوایف تبعیدی بیراوند‌ها بودند که بیشترین مقاومت را در برابر قوای دولتی از خود نشان داده بودند. هیچ برآوردی از تعداد لرهای تبعیدی به خراسان در دست نیست. مجد به نقل از اسناد آمریکا تعداد آن‌ها را ۱۵۰۰۰ نفر تخمین می‌زند که شاهدش هم مسافرانی است که تبعیدیان را در سرتاسر جاده لرستان تا تهران و از تهران تا مشهد دیده‌اند که پیاده طی مسیر می‌کردند (مجد، ۱۳۸۹: ۸۵). دولت مجموع کارهای اسکان عشایر و تبعید عشایر لرستان به خراسان و دیگر نقاط را «عمران لرستان» نامید و برای آن بودجه‌ای جداگانه تخصیص داد. تقی‌زاده وزیر مالیه در هنگام تخصیص پنجاه هزار تومان الباقی بودجه برای عمران لرستان، فاش کرد که این بودجه نه فقط برای عمران لرستان بلکه برای کمک به عشایر تبعیدی هم هزینه خواهد شد. دولت با این کار، گروهی تولیدکننده را از محل زندگی خود تبعید و تبدیل به گروهی سربار دولت کرد، که باید مبلغ کلانی را برای گرداندن زندگی آن‌ها هزینه می‌نمود (مشروح ... دوره ۸، جلسه ۷).



در موقع اخذ شناسنامه، لُرهای تبعیدی به خراسان مجبور بودند در نام خانوادگی خود پسوند «الوار» داشته باشند. این نکته یکی از دلایلی بود که به واگرایی این افراد در تبعیدگاه از مردم محلی منجر می‌شد و هدفی را که به دنبال آن بودند تا این افراد شورشی را در جمع دیگر مردمان کشور متمدن سازند، محقق نمی‌ساخت. لُرهای تبعیدی به خراسان از روزی که از کبیرکوه راه افتادند (بهمن ۱۳۰۸ / ژانویه ۱۹۳۰) تا به بجنورد رسیدند (مرداد ۱۳۰۹ / جولای ۱۹۳۰) حدود هفت ماه در راه بودند؛ لذا چون بخشی از این زمان در فصل زمستان بود و ابتدای راه هم در فصل زمستان بود، بسیاری از احشام آن‌ها تلف شد. «ما خودمان دوگله بزرگ بز و گوسفند داشتیم که تنها شش رأس بزاز آن‌ها باقی ماند.» (حاتمی، ۱۳۸۹: ۵۳).

دولت برای جبران احشام از دست رفته آن‌ها به هر چهار نفر از تبعیدی‌ها یک رأس گاو و به هر دو نفر یک رأس بز داد که قابل مقایسه با احشام از دست رفته نبود. به جز احشام، افرادی نیز از تبعیدی‌های کبیرکوه در مسیر راه مردند و در قبرستان‌های مسیر راه به خاک سپرده شدند (حاتمی، ۱۳۸۹: ۵۲).

حات می درباره وضعیت روحی و جسمی تبعیدی‌ها می‌نویسد: «پاهای زده، ساق‌ها خسته، تن و بدن رنجور، روح و روانمان درهم شکسته بود. اصلاً آدم‌های دیگری شده بودیم و دیگر مهم نبود که ما را به کجا می‌برند. هر کجا می‌بردند، تسلیم و مطیع محض بودیم. فقط جایی را می‌خواستیم تا در آنجا برای همیشه اتراق کنیم» (حاتمی، ۱۳۸۹: ۵۲). بیشتر طوایفی که به این صورت تبعید می‌شدند و مسیر طولانی را طی می‌کردند، فاقد رؤسا و خوانینی بودند که بتوانند در مواقع خطر در مسیر راه، حافظ آن‌ها باشند؛ زیرا ۲۸ نفر از رؤسای لرها دستگیر شدند و در تهران در زندان تحت نظر بودند (امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۳۳۶).

کربلایی مریم زن میر دنبوس که در حال تبعید از لرستان به خراسان بود، در ورآمین از بقیه جدا شد تا در تهران شوهرش را که از سران تحت نظر بود، ملاقات کند. اما اجازه به او داده نشد و به تنهایی راهی تبعیدگاه گردید (حاتمی، ۱۳۸۹: ۵۲ - ۵۱).

شدت فشار به لُرهای تبعید شده به خراسان باعث شد گروهی از آنان از تبعیدگاه فرار کنند و به لرستان باز گردند. آن‌ها در بین راه خراسان تا اراک به راهزنی پرداختند. جمعیت آنان وقتی به لرستان رسیدند حدود پنج هزار نفر بود که مدت‌ها منطقه را با آشوب مواجه کردند (امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۴۰۱). مسایل و مشکلات تبعیدی‌ها باعث



شد رضاشاه از امیراحمدی بخواهد آن‌ها را سرکوب کند، ولی دوباره آن‌ها را تبعید نکند (امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۴۰۳). دولت سعی کرد با فراهم نمودن تسهیلاتی در تبعیدگاه، لرها را به ماندن علاقه مند کند. بدین لحاظ، برای آنان پزشک فرستاده و به آن‌ها پوستین و لباس داده شد. در ابتدای تبعید، افرادی برای تهیه گزارش مخارج تبعیدیان از مرکز اعزام می شدند. جیره آن‌ها ابتدا از مالکین محلی و سپس از طرف دولت پرداخت می گردید (مجد، ۱۳۸۹: از قاجاریه...: ۸۴). حتی امکانی فراهم آمد تا فرزندان عشایر کبیرکوه در تبعیدگاه اینچه درس بخوانند (حاتمی، ۱۳۸۹: ۵۷). عشایر کبیرکوه تبعیدی در خراسان کم کم توانستند با مردم محلی خو بگیرند و حتی ازدواج‌هایی بین آن‌ها صورت گرفت. حاتمی درباره ترکیب قومی تبعیدگاه خرکی می نویسد: «در آن موقع در خرکی، ترکمن‌ها، کرمانج‌ها و بربرها که اصلا افغانی بودند، زندگی می کردند». (۱۳۸۹: ۵۴).

تبعیدیان کبیرکوه با وجود آن که از نظر مادی هم وضع مناسبی پیدا کردند، با وقوع حوادث شهریور ۱۳۲۰ / آگوست ۱۹۴۱ و برداشته شدن فشار از روی آنان، به زادگاه خود بازگشتند. «گاوها، گوسفندها و وسایلمان را یا به فامیل‌ها بخشیدیم یا فروختیم تا راحت تر برگردیم.» (حاتمی، ۱۳۸۹: ۶۸۷). بازگشت این افراد در شرایطی صورت گرفت که کشور درگیر جنگ بود و تبعات قحطی همه جا را گرفته بود. بازگشت لُرهای تبعیدی به لرستان مسائلی را در پی داشت. در زادگاه ایشان خیلی چیزها تغییر کرده بود. املاک آن‌ها به نام دیگری ثبت شده و حتی اسامی شهرها و روستاها تغییر کرده بود.

گلباغی‌ها

گروه دیگری از عشایر که از منطقه کردستان به مناطق کویری مانند یزد، نائین، کاشان، اصفهان، شیراز و سبزواری تبعید شدند، گلباغی‌ها بودند. زادگاه گلباغی‌ها در بین راه سقز به سنندج و از جنوب به مریوان و از شمال به بیجار و تکاب محدود می شد. دولت در سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۱۹ ش. تعداد زیادی از گلباغی‌ها را به نواحی کاشان، یزد، اصفهان، نائین و سبزواری تبعید کرد (ساکما، ۶۹۸ - ۲۹۳ - ۳۶۶۲ - ۲۹۱؛ ۱۱۰۷ - ۲۹۰). تبعیدی‌های سبزواری از مسیر شمال به کردستان گریختند، اما دوباره دستگیر و این بار به اصفهان تبعید شدند تا کنترل بیشتری بر آنان اعمال شود. به جز اصفهان، تعداد ۱۷۳ نفر از گلباغی‌ها در



کارخانه‌های سبزوآر مشغول به کار شدند. جدول زیر مشخصات برخی از تبعیدیان خراسان را نشان می‌دهد.

جدول ۱. مشخصات تبعیدیان خراسان

تبعیدگاه	زادگاه تبعیدی	علت تبعید	وضعیت تبعیدی	تعداد تبعیدی	تاریخ (شمسی)
خراسان	لرستان	اسکان اجباری	قومی - لر	چندین	۱۳۰۸
مشهد	بلوچستان	اسکان اجباری	قومی - بلوچ	چندین	۱۳۰۸
خارج از مشهد	مشهد	تبلیغ علیه اتحاد البسه	طایفه بربری	چندین	۱۳۱۴
مشهد	مناطق سرحدی خراسان	عدم صلاحیت اقامت در سرحد	روسای ایل	چندین	۱۳۱۴
مشهد	بلوچستان	ناامنی	قومی - بلوچ	۲	۱۳۱۴
سبزوآر	کردستان	اسکان اجباری	قومی - کرد گلباغی	چندین	۱۳۱۷
خراسان	فارس	ناامنی	خوانین (بهارلو)	چند	۱۳۱۸
سبزوآر	کاشان	اسکان اجباری	قومی - کرد گلباغی	چندین	۱۳۱۹
سبزوآر	اصفهان	اسکان اجباری	قومی - کرد گلباغی	چندین	۱۳۱۹

فروغی در ۱۳۱۳ ش. / ۱۹۳۳ م. دست‌ور داد به افراد سه خانواده تبعیدی قبادیان، داودیان و بزغش خان که جمعاً ۵۸ نفر و به بجنورد تبعید شده بودند، مبلغ پانزده هزار ریال کمک شود تا زمانی که املاک آن‌ها تعویض گردد (ساکما، ۱۵۹۴۶ - ۲۴۰).

اسماعیل قشقایی که املاکش در فارس با املاکی در درگز در شمال شرق ایران تعویض شده بود، در سال ۱۳۱۸ ش. / ۱۹۳۹ م. به دوازده چشم دولت، زمین‌ها را به آستان قدس فروخت (ساکما، ۱۹۲۷۹ - ۲۴۰). عشایر لر تبعیدی به خراسان با وجود همزیستی با مردم محلی، به محض برداشته شدن فشار تبعید پس از شهریور ۱۳۲۰ / آگوست ۱۹۴۱، به زادگاه خود بازگشتند.



تبعیدیان کمونیست در خراسان

یکی از تشکل‌هایی که به فعالیت‌های کمونیستی در گیلان می‌پرداخت، جمعیت فرهنگ بود که به دلیل کمک‌هایی که بلشویک‌ها در جریان حوادث جنگل به این جمعیت کرده بودند، به طرف آن‌ها تمایل یافت. این جمعیت با ورود آپراسف قنسول شوروی در مهر ۱۳۰۹ / سپتامبر ۱۹۳۰ به رشت، فعالیت خود را گسترش داد. قنسول نیز با کریم کشاورز، انصاری، شریفی، حسن نیک سرشت، رضا حسن زاده، روستا و میرزا حسین خان جودت از اعضای این جمعیت ارتباط داشت. این ارتباط از چشم مأموران دور نبود، لذا این افراد دستگیر و گروهی به شهرهای داخلی و گروهی نیز به شوروی تبعید شدند (بیات، ۱۳۷۰: ۵۹). یکی از این تبعیدیان کریم کشاورز بود که مترجم قنسولگری نیز بود. وی از طرف قنسول کمک‌هایی را به اعضای فقیر جمعیت فرهنگ می‌کرد (بیات، ۱۳۷۰: ۶۰). کشاورز پس از دستگیری به یکی از روستاهای نیشابور تبعید و مجبور شد برای گذران عمر به حرفه عکاسی روی آورد.

در سال‌های ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ ش. / ۱۹۲۹ - ۱۹۳۰ م. با فعالیت ابوالفضل فرهی در سازمان حزب کمونیست در خراسان، عده زیادی از کارگران قالی باف در اتحادیه قالی بافان تشکیل شدند. این تشکل به وسیله شهربانی شناسایی و اعضای آن دستگیر شدند؛ اما چون مدرکی علیه آنان یافت نشد، دیگران آزاد شدند. اما فرهی به مدت پنج سال بدون محاکمه در زندان ماند و سرانجام در سال ۱۳۱۴ ش. / ۱۹۳۵ م. او را به سبزوار تبعید کردند. وی به همراه خانواده‌اش تبعید و در شهریور ۱۳۲۰ / آگوست ۱۹۴۱ آزاد شد. وی پس از شهریور ۱۳۲۰ / آگوست ۱۹۴۱ به حزب توده پیوست و به عنوان مسئول کمیته سبزوار انتخاب شد.

در خراسان نیز مجامع کمونیستی فعال بودند. در ۱۳۱۰ ش. / ۱۹۳۱ م. یک گروه از این افراد دستگیر شدند. فرهودی، عبدالحسین دهزاده و فرحی از رؤسای این گروه، در توقیف و زندان باقی ماندند و بقیه به طبرس و فردوس تبعید شدند (اسنادی از مطبوعات...، ۱۳۸۰: ۳۵۲ - ۳۵۱). از افراد فعال در تبلیغ کمونیسم در خراسان، امیرخسروی مدیر روزنامه «سعادت بشر» بود که در فروردین ۱۳۱۸ / آوریل ۱۹۳۹ به زندان افتاد و در اوایل ۱۳۲۰ ش. / ۱۹۴۱ م. پس از تحمل دو سال و اندی حبس، به کاشان تبعید شد. خسروی دلیل تبعیدش را درگیری با مختار رئیس کل شهربانی عنوان کرد. وی بدون مقرری و با



خرج خودش رهسپار تبعیدگاه گردید. خسروی تبعیدگاه کاشان را «دروازه‌ی وادی خاموشان» نامید (خاتمی، ۱۳۷۷: ۱۱۱ - ۱۱۰). مدت تبعید او طولانی نشد و پس از چند ماه و در جریان شهریور ۱۳۲۰ / آگوست ۱۹۴۱ آزاد شد. پایان مدت تبعید تبعیدیان کمونیست، پس از شهریور ۱۳۲۰ / آگوست ۱۹۴۱ است. جدول زیر وضعیت تبعیدیان کمونیست خراسان را نشان می‌دهد.

جدول ۲. وضعیت تبعیدیان کمونیست خراسان

تبعیدگاه	زادگاه	علت	موقعیت	تعداد	تاریخ (شمسی)
سبزوار	رشت	فعالیت کمونیستی	نامشخص	۱	۱۳۰۹
سبزوار	آبادان	فعالیت کمونیستی	نامشخص	۱	۱۳۰۹
فردوس	مشهد	فعالیت کمونیستی	نامشخص	چندین	۱۳۱۰
سبزوار	مشهد	فعالیت کمونیستی	نامشخص	۱	۱۳۱۴
کاشان	خراسان	فعالیت کمونیستی	روزنامه‌نگار	۱	۱۳۲۰

مهاجرین تبعیدی به خراسان

در اردیبهشت ۱۳۱۲ / آوریل ۱۹۳۳، تعداد ۱۴۱۰ خانوار ترکمن، ۳۳۲ نفر روس شامل ۵۳ زن و ۱۷۹ مرد، ۱۲۶ نفر قزاق، ۴۷۵ نفر ایرانی، ۴۹ نفر بلوچ و ۱۴ نفر ارمنی از مرز خراسان وارد ایران شدند (IPD, 1997, vol 9: 401).

تبعید افراد به دلیل ورود از شوروی جرمی بود که نه دادگاهی برای آن تشکیل نمی‌شد، میزان مجازات افراد معلوم بود و به دادخواهی تبعیدی رسیدگی نمی‌شد. صرف ورود از شوروی و آنگ مهاجر بودن کافی بود سبب تبعید طولانی فرد گردد. این افراد از ترس کمونیسم از شوروی فرار کرده و یا توسط مأموران این کشور تبعید شده و ایرانی بودند، ولی در کشور خود نیز دچار تبعید می‌شدند. لذا ارتباط بین دودولت ایران و شوروی تأثیر زیادی در ازدیاد تعداد تبعیدی‌ها و تبعیدگاه‌ها در دوره رضاشاه داشت. ترکمانان مهاجر روسیه گله‌دار بودند و از ترس انقلاب بولشویکی، با گله خود به ایران فرار کرده بودند. آنان از سرحد به داخل کشور تبعید شدند. در این تبعید، رمه‌های آن‌ها تلف شد و آن‌ها از افرادی تولیدکننده به مشتی و لگرد، فاحشه و سربار دولت تبدیل شدند. تبعید آن‌ها از سرحدات باعث خالی شدن سرحدات کشور از مرزبانان سنتی این نواحی و خرابی روستاهای مرزی



شد و کشور را با مشکلات امنیتی روبرو کرد. اما غلبه جنبه‌های سیاسی این تبعید بر اثرات اقتصادی آن، باعث تبعید دائمی ایرانی‌های مقیم شهرهای روسیه از جمله عشق‌آباد و نیز روس‌ها، به خاک ایران و سکونت موقت آن‌ها در قوچان، بجنورد، درگز و شیروان و تأمین بودجه برای تبعید آنان به شهرهای مرکزی گردید (ساکما، ۲۳۰۰ - ۲۹۰). در فروردین ۱۳۰۹ / مارس ۱۹۳۰ درباره ایرانیان مهاجر از عشق‌آباد و نیز ترکمن‌های فراری از شوروی، مقرر شد «راجع به ایرانی‌ها [...] بهترین وسیله این است آن‌ها به خود مشهد آمده در شهر یا در ولایات داخلی مشغول کسب و کار باشند و هر کدام هم بخواهند در امور زراعتی وارد شوند، در خالصه‌جات دولتی یا آستانه به آن‌ها، ترتیب رعیتی داده شود؛ اما تراکمه این‌ها که کمتر می‌توانند در شهرها زندگی نمایند. بهترین است در قسمت قره‌تپه و پیش‌کمر که ۱۶ الی ۲۰ فرسخ از سرحد دور است و نزدیک گنبد قابوس و مرکز ساخلویی است جا و رعیتی داده شود که هم مشغول رعیتی بوده و هم تحت نظر ساخلویی تربیت شوند». (طاهر احمدی، ۱۳۷۴: ۲۱۵ - ۲۱۴).

در اربیبهشت ۱۳۱۷ / آوریل ۱۹۳۸ دولت شوروی انبوهی از مهاجران تبعیدی را در سر مرز ایران جمع کرده و خواهان این بود که ایران به همه آن‌ها اجازه ورود بدهد؛ اما با توجه به مخاطرات ورود گسترده آن‌ها، دولت تصمیم گرفت با برنامه‌ریزی آن‌ها را وارد کند. تجمع این افراد با زن و بچه و به صورت گرسنه و بدون امکانات، سبب مرگ تعدادی از آن‌ها گردید. همین وضعیت در مرزهای استان نهم (خراسان) هم وجود داشت به طوری که تا سال ۱۳۱۷ ش. / ۱۹۳۸ م. مجموعاً ۲۹۰۰۰ نفر مهاجر از مرزهای این استان به کشور وارد شدند و ۱۸۰ هزار ریال اعانه برای آن‌ها مصرف گردید (ساکما، ۲۰۸۳ - ۲۹۰). در سال ۱۳۱۷ ش. / ۱۹۳۸ م. تعداد ۱۲۹ نفر از فراریان نظام بلشویکی به خراسان وارد و به ورامین تبعید شدند. با وجود نبود کار مناسب برای آنان در ورامین، اجازه ترک تبعیدگاه خود را نداشتند (ساکما، نخ، ۶۰۱۵۱). دولت شوروی از مهاجران برای عملیات جاسوسی و تبلیغی خود استفاده می‌کرد. یکی از تبعیدیان روس «کروگلف» بود که فعالیت ترکمن‌ها را زیر نظر داشت (آقابکف، ۱۳۵۷: ۱۱۸). «ما هم چنین یک نفر مأمور به صورت رابط نیز داشتیم که نامش بلچین و از روس‌های سفید مهاجر بود. این شخص سرویس اتومبیل‌رانی بین دزدآب و مشهد را در اختیار داشت و گزارش‌های هوفمند و ساموئیلوف را در مشهد به ما می‌رساند (آقابکف، ۱۳۵۷: ۱۱۸). آقابکف درباره خراسان می‌نویسد: «در



ایالت خراسان در حدود ۵۰ مأمور مخفی داشتیم و چنان بر اوضاع مسلط بودیم که از یک نامه یا یادداشت معمولی دولت ایران گرفته تا مهم‌ترین اسناد سیاسی کنسولگری انگلیس در بدو ورود یا در هنگام خروج از این ایالت، محال بود از نظر ما مخفی بماند». (آقابکف، ۱۳۵۷: ۱۱۹).

تبعید به دلیل اقامت نکردن در سرحد

عمده‌ترین تبعید پیشگیرانه در این دوره، دورکردن افراد از سرحدات کشور بود. به سبب طولانی بودن مرزهای کشور و کنترل نداشتن ارتش بر همه نوار مرزی، امکان انجام اعمالی بر ضد کشور و فرار به کشورهای همسایه وجود داشت. بدین لحاظ، نسبت به اقامت و زندگی افراد در مرز ملاحظاتی وجود داشت و با فعالیت افراد در مرز بر ضد مصالح کشور و اگر احساس می‌شد که با سکونت فردی در این مناطق، امکان انجام عملی بر ضد کشور وجود دارد حکم «عدم صلاحیت اقامت در سرحد» برای فرد داده می‌شد و فرد به شهرهای داخلی تبعید می‌گردید. در برخی موارد تبعیدگاه این افراد مشخص می‌گردید که باید اجباراً در کجا سکونت یابند؛ یا این که فرد را از اقامت در سرحد منع می‌کردند اما می‌توانست به انتخاب خودش در جاهای غیر سرحدی زندگی کند که این مورد هم طبق تعریف حقوقی از تبعید، جزء موارد تبعید به شمار می‌آید.

در سال ۱۳۱۰ ش. / ۱۹۳۱ م. تعدادی از کردها از سرحدات خراسان به ورامین و ساوجبلاغ تبعید شدند؛ زیرا امکان ارتباط آن‌ها با افرادی در شوروی و تبادل اطلاعات و جاسوسی وجود داشت. لذا آنان به دوشهر مذکور تبعید شدند و املاک آن‌ها هم برای قطع علاقه آنان از محل تعویض گردید (ساکما، نخ، ۴۳۲۵۶).

کسانی که به صورت غیر مجاز به کشور وارد شده‌اند، جزء افرادی هستند که این نوع تبعید در مورد آن‌ها انجام شده است. اینان اجازه اقامت در سرحد را نداشتند و به شهرهای داخلی تبعید می‌شدند. عرایض این افراد در شکایت از شهربانی به دلیل تبعیدشان در اسناد وجود دارد. (کمام، ۳۰۶ / ۸ / ۱۵ / ۷۶ / ۹). هم ایرانی‌ها و هم اتباع سایر کشورها جزء این تبعیدیان هستند، ولی درباره اتباع خارجی سخت‌گیری بیشتری اعمال می‌گردید (کمام، ۹۹ / ۱ / ۱۳ / ۲۰۸ / ۱۱). دادگاهی برای تبعید این افراد چه



خارجی و چه داخلی تشکیل نمی شد و تشخیص هنگ مرزی و شهربانی محل برای صلاحیت نداشتن اقامت شخص در سرحد کفایت می کرد، زیرا جرمی واقع نشده بود که نیاز به دادگاه داشته باشد و همان طور که از نام آن برمی آید، تبعید پیشگیرانه بود. در ۱۳۱۴ ش. / ۱۹۳۵ م. فیض الحق و حاج یاور از متنفذین محلی، از سرحد خراسان به داخل کشور تبعید شدند. دلیل تبعید آنان نفوذ محلی و فعالیت کمیسیون تعیین سرحدات ذکر شده است، زیرا امکان داشت انگلیسی ها به کمک این دو نفر و اعضای طایفه تیموری، در کار کمیسیون تعیین مرزها دخالت کنند. به جهت جلوگیری از واکنش آن ها، مقرر شد به تدریج به داخل کشور تبعید شوند تا طوایف دیگر از ترس به افغانستان فرار نکنند (ساکما، نخ، ۶۶۵۶). گاهی ارتباطات میان مرزنشینان دوسوی خط مرزی، باعث ایجاد حساسیت و تبعید افراد می گردید. محمد نعیم قاضی مفتی اهل سنت در جام، با وجود نداشتن سوء پیشینه، به داخل کشور تبعید گردید. «چون شخص مذکور پیشوای اهل تسنن و اغلب از سکنه جام و باخرز و خواف و زورآباد هم سنی بودند و با سکنه سرحدی دولت افغانستان که آن ها نیز سنی هستند مربوط می باشند، ممکن است در مواقع مختلف اعمال نفوذ نمایند و اگر به نحو مقتضی و بدون حادثه خود و کسانش تبعید شوند، بی فایده نیست...» (ساکما، نخ، ۵۶۹۱۴). تبعید مهدی خاوری از خراسان به قزوین در ۱۳۱۵ ش. / ۱۹۳۶ م. (ساکما، نخ، ۵۶۹۱۴)، تبعید سید لطف الله طاهری از سرحد خراسان به سبزوار در ۱۳۱۴ ش. / ۱۹۳۵ م. (ساکما، ۶۶۵۵ - ۲۹۰)، تبعید کاظم دانایی و دو نفر دیگر به تهران (ساکما، نخ، ۶۰۸۱۷)، تبعید علی فرهادی از سرحد خراسان به مشهد (ساکما، نخ، ۴۳۳۰۰) و تبعید ۸ نفر از ساکنان روستاهای سرحد شمالی خراسان به داخل کشور (ساکما، ۶۶۶۰ - ۲۹۰) همه به دلیل نداشتن صلاحیت اقامت در سرحد، صورت گرفته است.

جدول ۳. مشخصات تبعیدیان فاقد صلاحیت اقامت در سرحد

تاریخ (شمسی)	تعداد	شغل	علت	زادگاه	تبعیدگاه
۱۳۱۰	چندین	اقلیت قومی (کرد)	نداشتن صلاحیت اقامت در سرحد	خراسان	ورامین



۱۳۱۰	چندین	اقلیت قومی (کرد)	نداشتن صلاحیت اقامت در سرحد	خراسان	ساوجبلاغ
۱۳۱۴	چندین	رؤسای ایل	نداشتن صلاحیت اقامت در سرحد	مناطق سرحدی خراسان	مشهد
۱۳۱۴	۲	خان	نداشتن صلاحیت اقامت در سرحد	سرحد خراسان	داخل کشور
۱۳۱۴	۱	نامشخص	نداشتن صلاحیت اقامت در سرحد	خراسان	سزوار
۱۳۱۴	۳	نامشخص	نداشتن صلاحیت اقامت در سرحد	خراسان	تهران
۱۳۱۴	۱	نامشخص	نداشتن صلاحیت اقامت در سرحد	سرحد خراسان	مشهد
۱۳۱۴	چندین	نامشخص	نداشتن صلاحیت اقامت در سرحد	سرحد خراسان	شهرهای داخلی
۱۳۱۵	۱	نامشخص	نداشتن صلاحیت اقامت در سرحد	خراسان	قزوین

مآخذ: آمار جدول برگرفته از فهرست اسناد در پایگاه‌های ساکما؛ ساکما، نخ؛ ساکما، اصف (اصفهان).

خودتبعیدی (self exile)

خودتبعیدی به معنای آن است که شرایط کار و زندگی به گونه‌ای برای شخص تنگ و خطرناک شود که امکان زندگی در آن محل را نداشته باشد و به دلخواه خود محل زندگی‌اش را به جای دیگری منتقل کند. این نوع از تبعید، ویژه حکومت‌های دیکتاتوری است که مرکز قدرت در دست یک نفر است. افراد و همراهان فرد دیکتاتور تا وقتی در جهت منافع دیکتاتور حرکت می‌کنند، در مسند قدرت هستند اما با کوچکترین لغزشی - که معمولاً بخشیده نمی‌شود - از کار برکنار می‌شوند و چنان‌چه کوتاهی آنان بزرگ و نمایان



باشد، محاکمه و زندانی می‌شوند و چنانچه قصوری نداشته باشند، به جهت ماهیت حکومت ترجیح می‌دهند از سیستم فاصله بگیرند.

از این رو، خودتبعیدی را بر می‌گزینند. خودتبعیدان ممکن است در آینده در چرخه فکری دیکتاتور قرار بگیرند و دوباره به ساختار قدرت بازگردند؛ ولی عمده آنان معمولاً به سیستم باز نمی‌گردند مگر آن که سیستم حاکمیتی تغییر اساسی مانند سرنگونی دیکتاتور را به خود ببینند. کمال‌الملک هم با توجه به تجربه‌ای که از زندگی در کنار چهارپادشاه دیده بود و آشنایی که با ویژگی‌های اخلاقی رضاشاه داشت، تهران را ترک کرد و در حسین‌آباد نیشابور منزل گزید. وی دلیل کناره‌گیری‌اش را اوضاع زمانه و افراد فاسد می‌دانست (کمال‌الملک، ۱۳۶۶: ۱۳۲ - ۱۳۱).

تبعیدیان شاخص در خراسان

سید حسن مدرس از تبعیدیان شاخص این دوره، ماهانه ۱۵ تومان مواجب داشت؛ اما چون به شدت تحت نظر و حبس در تبعید بود، این مواجب مستقیم به او داده نمی‌شد. «در واقع، این مبلغ برای خرج سید بوده است، اما بدیهی است ژاندارم‌ها و دو عضو آگاهی تا سیرنشوند، به محبوس بیچاره چیزی نخواهد رسید». (مکی، ۱۳۶۲: ج ۵، ۶۰). این که مبلغ تخصیصی فقط برای زندگی تبعیدی بود یا هزینه نگهداری او - که خورد و خوراک مأموران را هم شامل می‌شد - در آن زمان نیز محل بحث بود، زیرا در برخی موارد هم که تصویب‌نامه‌های هیأت وزیران درباره برخی تبعیدیان صادر شده، دقیقاً مشخص نیست که مبلغ تخصیصی باید برای مثلاً انتقال تبعیدی هزینه شود، حق مأموریت مأمور بدرقه تبعیدی است و هزینه خورد و خوراک این مأمور است یا آن که به طور کامل باید به تبعیدی پرداخت شود. شهربانی مدعی بود این مبالغ مربوط به شهربانی است و نباید به تبعیدی داده شود. البته، این مصوبه‌ها با مصوبه‌هایی که دقیقاً برای تبعیدی با اسم و رسم شهریه مشخص کرده، متفاوت است. در مورد مدرس هم با توجه به این که وضعیت ایشان خاص بود و فقط مأمور بدرقه تا تبعیدگاه نداشت و تا پایان عمر ۱۲ نفر (۲ نفر مأمور آگاهی و ۱۰ نفر سرباز) مأمور مراقبت از او بودند، احتمالاً این مبلغ برای نگهداری تبعیدی در نظر گرفته شده بود نه شهریه مدرس، زیرا سخت‌گیری نسبت به



مدرس هم فقط خاص خود اوست و در مورد هیچ‌یک از تبعیدیان دوره رضاشاه چنین سخت‌گیری صورت نگرفته است و با این سیاست بعید است که شهریه قابل توجهی برای او در نظر گرفته باشند.

تأثیر و تأثر تبعیدی و تبعیدگاه

تبعیدیانی که با توجه به ویژگی شغلی شان محل توجه مردم و علاقه‌مندان شان بودند، در دوران تبعید روزگار سخت‌تری را می‌گذراندند. کمال‌الملک، بهار و عارف قزوینی از این دسته‌اند. کمال‌الملک که عمری در کانون توجهات بود، در حسین‌آباد نیشابور غم‌تنهایی و تبعید خود را با نوشتن نامه‌های متعدد به دوستانش سپری می‌کرد که بخش‌هایی از این نامه‌ها که خطاب به دکتر قاسم غنی است، منتشر شده است. هم‌چنین، وی به تعمیر نقاشی‌های ارسالی از طرف دوستانش می‌پرداخت. اهدای تابلوی مشهور یهودی دوره‌گرد به دکتر قاسم غنی در ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۵۰ و ملاقات با حکیم‌الملک و ارباب کیخسرو شاهرخ برای خرید تابلوهای کمال‌الملک برای کتابخانه مجلس در ۲۵ جمادی الاولی ۱۳۵۲/۱۳ آبان ۱۳۱۰/۵ نوامبر ۱۹۳۱ در همین زمان تبعید صورت گرفته است (کمال‌الملک، ۱۳۶۶: ۹۲، ۱۱۹، ۱۲۰). ارزیابی تابلوهای ارسالی از طرف دوستان، از دیگر فعالیت‌های کمال‌الملک تبعیدی بود (کمال‌الملک، ۱۳۶۶: ۱۰۷). دعوت دائمی از دوستانش برای سفر به حسین‌آباد (کمال‌الملک، ۱۳۶۶: ۷۲) و پذیرایی از آن‌ها، از کارهای کمال‌الملک در تبعیدگاهش بود.

محمد حسین شهریار در این دوره، در تبعیدگاه به دیدار کمال‌الملک رفت و شعری را در وصف حال کمال‌الملک در تبعیدگاه با این مطلع سرود:

در دهی از دهات نیشابور بسی از جاده تمدن دور

که شرح حق‌شناسی حکومت نسبت به کمال‌الملک است. از دیگر کارهای کمال‌الملک می‌توان از سفارش دوستان و نزدیکان به ادارات دولتی که شأنی برای اوقایل بودند، اشاره کرد تا شاید به حرمت نام کمال‌الملک، کار این افراد راه بیفتد (کمال‌الملک، ۱۳۶۶: ۱۱۲-۱۱۱، ۱۸۳). هم‌چنین، مطالعه کتاب‌های ارسالی از دوستان نیز جزء برنامه‌های کمال‌الملک در تبعیدگاه بود (کمال‌الملک، ۱۳۶۶: ۷۱). تبعید برخی از



تبعیدیان به تبعیدگاه، نه تنها مشکلاتی را برای مردمان تبعیدگاه به وجود نیاورد، بلکه باعث نام‌آوردن تبعیدگاه گردید. تبعید مدرس به خوف و کاشمر به این دو شهر شهرت داد. به ویژه کاشمر بخشی از هویت و تاریخ خود را مدیون مدرس است.

مدرس در تبعیدگاه در زمانی که می‌توانست با مردم محلی ارتباط داشته باشد، مسائل مبتلابه کشور را برای آنان شرح می‌داد و سعی می‌کرد اذهان آنان را نسبت به جریان‌ات کشور روشن نماید. تأثیر وجود مدرس تبعیدی بر تبعیدگاه کاشمر چنان بود که هم اکنون مزار او بارگاهی با گنبد و گلدسته و مرکز تجمع اهالی شده است. یکی از نذورات که محلی‌ها در مزار مدرس می‌دهند، نان و ماست است که برگرفته از قوت غالب و روزانه مدرس تبعیدی است.

برخلاف عارف، کمال‌الملک توانست تعامل خوبی با مردم حسین‌آباد نیشابور برقرار کند و با اعتباری که در بین دستگاه‌های دولتی داشت، حتی مشکلات اداری مردم را با نامه‌نگاری رفع می‌کرد (کمال‌الملک، ۱۳۶۶: ۱۷۰).

کمال‌الملک به عقاید روستائیان احترام می‌گذاشت و حتی در مواردی تظاهر می‌کرد که عقاید آن‌ها را پذیرفته است. «... بنده جز سکوت چاره‌ای ندارم و در عوض قرآن را باز کرده سوره یاسین نزد بنده گزارده. بنده هم با کمال احترام یاسین می‌خوانم.» (کمال‌الملک، ۱۳۶۶: ۴۰ - ۳۹). تبعیدگاه‌هایی که در مناطق دوردست هستند و مردمان آنجا از نظر فرهنگی پایین‌تر از سطح فکری تبعیدی هستند، امکان تأثیرگذاری کمتری بر تبعیدی دارند. آنچه در این‌گونه تبعیدگاه‌ها می‌تواند بر ذهن و روح تبعیدی تأثیر بگذارد، دیدن فقر و فاقه مردمی است که از امکانات اولیه زندگی محرومند و این فقر و فلاکت، تبعیدی را به فکروا می‌دارد و اگر از امکانی برخوردار باشد، در صدد برمی‌آید با اعتباری که دارد، در بهبود اوضاع آن‌ها بکوشد. کمال‌الملک از دیدن فقر اهالی روستاهای نیشابور که دچار آفت ملخ شده بودند، متأثر گردید (کمال‌الملک، ۱۳۶۶: ۳۹ - ۳۸).

مدرس در تبعیدگاه پنج ماه را با دو مأمور معتاد در یک اتاق به سربرد. این دو مأمور به جهت مصرف تریاک به خورد و خوراک مدرس اهمیت نمی‌دادند «در نتیجه این مدت کسالت‌هایی که در مزاجم سابقه نداشت، عارض گردید که فعلاً اثرات آن‌ها باقی است.» (صالحی، ۱۳۸۵: ۵۷). این دو نفر در ابتدا معتاد بودن خود را مخفی می‌کردند و وقتی مدرس به این امر پی برد، آن‌ها هم بساط تریاک را به اتاق مدرس آوردند (صالحی،



۱۳۸۵: ۵۵). «من در گوشه‌ی اتاق و پهلوی بخاری نشسته مشغول کار خود بودم و آن دونفر نیز در گوشه‌ی دیگر اتاق دراز کشیده به نوبت مشغول عملیات خود بودند. این وضع ناگوار که در حقیقت هم آن بیچاره‌ها و هم من لابد بودیم، خیلی قلب مرا آزرده داشت... الهی! من یک شخص عادی بیش نیستم، من کجا و این همه نامالیمات کجا، انبیا و اولیا هم که محبوس شدند، هیچ‌کدام چنین ابتلا و مصاحبینی تریاک‌کش و شیره‌گی [شیره‌ای] مریض و بیچاره نداشتند» (صالحی، ۱۳۸۵: ۵۸). مدرس به دلیل لمس عینی مضرت‌ت تریاک، حکم به حرام بودن تریاک داد. «بلاشبهه استمرار کشیدن تریاک که الانادرا موجب تغییر و نقص در عضوی یا قوه‌ای می‌شود، حرام و ازگناهان کبیره است.» (صالحی، ۱۳۸۵: ۶۰).

نظر مدرس درباره‌ی حبس و تبعید که آن را با گوشت و خون خود لمس کرده بود، جالب توجه است: «اما حبس (معامله کردن با انسان مانند حیوان) در اسلام از مجازات‌های سخت است و موارد آن بسیار نادر [است]... فساد حبس مقصرین نوعاً از فساد قتل زیادتر است. زیرا یک نفری را که حبس کردند، رشته زندگانی خود او که گسیخته می‌شود [و] رشته زندگانی اولاد و عیال و اشخاصی که با او ارتباطات دنیوی داشتند [نیز] گسیخته و بسا امور جمعیت زیادی از حبس یک نفر مختل خواهد شد.» (صالحی، ۱۳۸۵: ۶۵). مدرس اگر حبسی به این سختی را تحمل نمی‌کرد، نظرش در خصوص مجازات حبس چیزی که بیان شد نمی‌بود و این از اثرات تبعید و تبعیدگاه بر نحوه تفکر تبعیدی است.

نظر مدرس درباره‌ی تبعید نیز همان مصادیق اسلام برای تکرارکننده بزه است نه مرتکب سیاسی: «اما تبعید به جهت این است که شخص عیبی یا فعلی دارد که در محل خاص فساد او به غیر سرایت می‌کند، او را فقط از آن محل اختیاراً یا اجباراً باید دور کرد. اما جای مخصوص دیگری به اختیار خود آن شخص باید باشد.» (صالحی، ۱۳۸۵: ۶۵). عبارت «جای مخصوص به اختیار خود آن شخص» اشاره مدرس به حبس در تبعید خود بود که حتی در تبعیدگاه هم اختیار زندگی در جایی را که می‌خواست، نداشت. ضمن این که مدرس در شمول تکرارکنندگان بزه نیست و به جهت مخالفت با رضاشاه و ایستادگی بر مواضعش، تبعید شده است. گرایش به مباحث عرفانی در نزد مدرس هم به دلیل شرایط سخت تبعیدگاه و روی آوردن به خدا برای بالابردن تحمل برای طی کردن مدت تبعید از یک طرف و از طرف دیگر ناشی از آن بود که جز قرآن، کتاب دیگری به جز مثنوی نداشت. لذا، هم‌نشینی با مولانا در سال‌های تبعید یکی از دلایل گرایش مدرس به عرفان بود:



«کتابی که در مدت حبس در محبس موجود بود، مثنوی بود. اوقاتی که ممنوع نبودم یا مانع نداشتم، به اختلاف ایام قدری با تأمل می خواندم.» (صالحی، ۱۳۸۵: ۸۵).

پذیرفتن کمال الملک در تبعیدگاه حسین آباد و افتخار کردن به حضور وی در آنجا باعث شد کمال الملک هم بتواند شرایط تبعید را تحمل کند. محبت های بی دریغ سالار معتمد گنجی حامی اصلی کمال الملک در حسین آباد - که مزرعه را هم او به کمال الملک فروخته بود - باعث شد تبعیدی بتواند به زندگی در تبعیدگاه ادامه دهد. «سالار معتمد آنی از خدمت کمال الملک و تهیه موجبات استراحت او فارغ نبود.» (یادنامه کمال الملک، ۱۳۶۶: ۷۵). سید حسن مدرس از تبعیدیان شاخص این دوره، به دلیل شرایط خاص حبس در تبعید، بدون خانواده در تبعید بود. مدرس در ابتدای راه عزیمت به سمت تبعیدگاه که هنوز به خوف نرسیده بود، در گناباد در نامه ای به همسرش گفت که اگر تمایل دارد، حاضر است او را طلاق دهد، اما همسرش نپذیرفت. اما پس از چندی که از تبعید مدرس گذشت، همسرش درخواست طلاق کرد.

سخت تر شدن شرایط برای خانواده مدرس از نظر اقتصادی باعث فشار مضاعف بر مدرس شد؛ زیرا در تبعید کاری از دستش بر نمی آمد و فقط خانواده اش را توصیه می کرد که جایگاه شان را بشناسند: «شما باید راضی باشید به آنچه پیش آمده و خداوند صلاح دیده» (صالحی، ۱۳۹۰: ۲۰۲). «شما یک مشت ذریه آل رسول ﷺ هستید و ایتم آل محمد ﷺ محسوب می باشید. حوایج خود را از خداوند بخواهید؛ از من و امثال من چه بر می آید» (صالحی، ۱۳۹۰: ۱۹۵). بعد از تبعید مدرس، دوستانش که با او خانواده اش ارتباط داشتند، کم کم از اطراف خانواده مدرس هم دور شدند و خانواده مدرس از حمایت دوستان ایشان هم محروم شد. «ناگفته هایی از...» (۱۳۸۶: ۱۵).

محسن مدرسی، نوۀ مدرس درباره فوت مدرس و نحوه خبر دادن به خانواده اش می نویسد: «... آن ها فقط گفتند که آقای مدرس فوت شده اند و این هم وسایل ایشان است. پدرم جوابی نداد و در را بستند و آمدیم داخل» (ناگفته هایی از...، ۱۳۸۶: ۱۳).

تسری جرم شخص به خانواده او و تبعید کردن خانواده پس از مجازات شخص خاطی، درباره برخی از افراد انجام شده است. با زندانی شدن و مرگ تیمورتاش، تمام خانواده او به کاشمر (زادگاه تیمورتاش) تبعید شدند. آن ها تا پس از استعفای رضاشاه در کاشمر در تبعید بودند و پس از استعفا به تهران آمدند (واعظ شهرستانی، ۱۳۸۸: ۴۲۴).



اموال و املاک تیمورتاش نیز پس از قتل وی مصادره شد (بیگدلی، ۱۳۸۸: ۵۶). بعد از برکناری و قتل تیمورتاش، همه کسانی که با او مسئله داشتند، برای خوش خدمتی به رضاشاه، سختگیری به خانواده تیمورتاش در تبعیدگاه را برگزیده بودند. بعد از تبعید خانواده او به خراسان و مدتی بعد با دستورنویسی رئیس شهربانی مشهد، آن‌ها را به جنگلی در حدود تربت جام تبعید کردند و مدتی در شوره‌زارها بودند.» (راوندی، ۱۳۸۲: ج ۷، ۴۶۷).

مصدق که به دلیل مخالفت با رضاشاه محکوم به تبعید به بیرجند شده بود، احساس می‌کرد او را برای سر به نیست کردن به بیرجند می‌برند. لذا در راه مشهد تصمیم به خودکشی گرفت. «با استفاده از غیبت مأموران تعدادی از قرص‌های مسکن همراه خود را خورد. با اثر کردن قرص‌ها مصدق دچار استفراغ شدید و تشنج وضعف شد» (مصدق، ۱۳۶۹: ۵۲). دست‌اندازهای جاده خاکی تهران - مشهد مصدق را نجات داد و باعث شد قرص‌ها را بالا بیاورد. مأموران وی را به شاهرود رساندند و معده‌اش را شست و شو دادند. در تبعیدگاه بیرجند هم ناآرام بود. «کوچکی اتاق، تغذیه بد، نبودن بهداشت و سابقه بیماری موجب افسردگی شدید پدرم می‌شود... پدر چون احساس می‌کند قصد کشتن او را دارند از خوردن غذا امتناع می‌کند. مدت چهل و هشت ساعت هیچ چیزی حتی آب هم نمی‌خورد و بیش از پیش ضعیف می‌شود.» (مصدق، ۱۳۶۹: ۵۵).

مصدق بعد از اطمینان دادن رئیس شهربانی بیرجند، اعتصاب غذای خود را می‌شکند. وضعیت جسمی بد مصدق ناشی از وضعیت روحی او بود. وی که سرنوشت بسیاری از بزرگان را دیده بود که کشته شده‌اند، ترس بسیار شدیدی از رضاشاه داشت. تقریباً تمامی دوستان و اقوام و حتی دشمنانش یا در حبس و تبعید بودند، یا کشته شده بودند. «دیگر نه مستوفی‌ای در کار بود، نه مشیری، نه مؤتمنی، نه مدرسی، نه صمصامی، نه قوامی، نه حتی وثوقی، نه تقی‌زاده‌ای، نه فروغی‌ای، نه هدایتی، نه حتی داوری، یا نصرتی، یا تیمورتاش و سلیمان میرزایی. مثل این بود که تمدنی منقرض شده باشد.» (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۴۴). این وضعیت روحی، بیماری صرع وی را تشدید کرده بود و کمبود دارو هم وضع را بدتر می‌کرد. با وجود ارسال یک نفر پرستار و یک نفر آشپز، وضع روحی بدی را در تبعیدگاه بیرجند می‌گذرانند. «نامبرده از روز ورود به بیرجند، به واسطه داشتن بیماری غش نیازمند به داروهایی می‌باشد که چون در بیرجند وجود ندارد بهای



آن را نمی‌توان تعیین و گزارش نمود.» (مصدق، ۱۳۶۹: ۵۳). زندگی یکنواخت در تبعیدگاه باعث افسردگی تبعیدیان می‌شد. «زندگی یک نهج هم کم‌کم تولید یک قسم حزن و اندوهی می‌کند.» (کمال‌الملک، ۱۳۶۶: ۳۰). زندگی در گوشه تبعیدگاه برای تبعیدیانی که همواره مطمح نظر بودند، مانند شعرا، هنرمندان و برخی از سیاسیون، سخت‌تر می‌گذشت. آنان دچار دوگانگی می‌شدند از یک طرف می‌خواستند در گوشه‌گیری و عزلت باشند تا جانشان در امان بماند و از طرف دیگر نمی‌خواستند از اذهان پاک شوند. لذا راه چاره را در نوشتن نامه می‌یافتند. حجم نامه‌های کمال‌الملک و عارف قابل توجه است و این نامه‌ها در دو جلد کتاب چاپ شده است. کمال‌الملک که سوگلی هنر دربار قاجار بود و از زندگی در دربار چهارپادشاه خاطرات خوبی داشت و هر کدام از تابلوهایش یادآور آن خاطرات بود. در تبعیدگاه تمام تابلوها را پشت و روبه دیوار نصب کرده بود تا خاطرات گذشته برایش تکرار نشود.

تغییر تبعیدگاه برای سخت‌گیری بیشتر بر تبعیدی: این نوع از تبعید در مورد مدرس از تبعیدیان شاخص صورت گرفت. وی را از خوف به کاشمر بردند. نوائی رئیس شهربانی مشهد، دلیل انتقال مدرس را سرحد بودن خوف و امکان انجام تحریکاتی از آن سوی مرز و لزوم کنترل بیشتر بر تبعیدی می‌داند (موسوی‌زاده، ۱۳۷۸: ج ۱، ۱۱۲). «... مشارالیه را مراقبت یک نفر یاور لایق و دوسر پاسبان با اتومبیل در بست فعلاً به کاشمر انتقال داده و در شهربانی آنجا منفرداً تحت مواظبت کامل زندانی شود و به هیچ وجه نباید او را کسی ملاقات یا مکاتبه بنماید. رئیس شهربانی آنجا مسئول نگهداری او خواهد بود...» (موسوی‌زاده، ۱۳۷۸: ج ۱، ۱۱۲). مدرس را در تاریخ ۲۹ آبان ۱۳۱۶ / ۲۰ نوامبر ۱۹۳۷ از خوف به کاشمر منتقل نمودند. خانواده مدرس دلیل انتقال تبعیدگاه را برنامه‌ریزی برای قتل او می‌دانند (ناگفته‌هایی از زندگی...، ۱۳۸۶: ۱۳).

تبعید روزنامه‌نگاران

در ۱۳۰۲ ش. / ۱۹۲۳ م. سردار اسعد حاکم خراسان سید محمد طباطبایی مدیر جریده خراسان را به دلیل درج اعلانی بر ضد صدرالتجار، از مشهد به کلات تبعید نمود (ساکما، ۵۳۸۹ - ۲۹۳). طباطبایی به خاطر این تبعید از سردار اسعد شکایت کرد و



سردار اسعد در دادگاه محکوم شد. «عقیده کمیسیون این است، بر فرض این که روزنامه مستحق توقیف و مدیر روزنامه قابل تعقیب باشد، ایالت حق نداشته است بدون مراجعه به مرکز و کسب اجازه از دولت، به توقیف روزنامه و تعقیب مدیر روزنامه مبادرت نماید.» (ساکما، ۵۳۸۹ - ۲۹۳). با وجود سه هفته از اقدام سردار اسعد، طباطبایی هنوز در تبعید بود و این امر باعث تحصن اهالی در تلگرافخانه گردید (بیات، کوهستانی نژاد، ۱۳۷۲: ج ۱، ۴۷۷ - ۴۷۶). سردار اسعد در دفاع از خود، هتاکی مدیر روزنامه را باعث هیجان اهالی و فتنه در مشهد دانست و گفت که تبعید با هماهنگی با مشیرالدوله رئیس الوزرا انجام شده است (بیات، کوهستانی نژاد، ۱۳۷۲: ج ۱، ۴۷۹). فضای جنجال بین روزنامه نگاران و دولتی ها چه در مرکز و چه در ایالات، باعث شد که دولت کنترل خود را بر مطبوعات بیشتر کند. در توافقی که سردار اسعد در سفر به قم با روحانیون در باب صرف نظر از جمهوری کرد، بند سوم مربوط به تبعید و مجازات روزنامه نویسان بود (سالور، ۱۳۷۸: ج ۹، ۶۸۷۰)، زیرا روزنامه ها به انتقاد از سردار سپه می پرداختند.

فرخی یزدی در سرمقاله سوم آذر ۱۳۰۳ روزنامه «طوفان» نوشت: «امروز موظف هستیم که سردار سپه را یادآوری کنیم که دنیای ما نادر و ناپلئون نمی پروراند... در تحت کلمه اجرای قانون با اراده فردی حکومت نکنید... کتک زدن و تبعید مدیریک روزنامه [تبعید مدیر روزنامه اقدام] بدون هیچ محاکمه و برخلاف قانون به شئون مملکت لطمه می زند و ما به نام ایران نمی توانیم این تندروی ها را تحمل کنیم.» (خسروی، ۱۳۷۰: ۱۴ - ۱۳).

عبدالقادر آزاد در ۱۳۰۲ ش. / ۱۹۲۳ م. مقاله ای بر ضد قشون در روزنامه آزاد نوشت که باعث تبعید او به عباس آباد خراسان گردید (آزاد، ۱۳۵۱: ۱۵ سال در زندان: ۴۳). وی پس از شش ماه آزاد شد و دوباره به فعالیت مطبوعاتی روی آورد. وی این بار با درگاهی رئیس شهربانی درگیر و مجبور به تبعید در قم شد (آزاد، ۱۳۵۱: ۱۵ سال در زندان: ۴۵). وی در سال ۱۳۰۵ ش. / ۱۹۲۶ م. نیز به دلیل نوشتن مطالب انتقادآمیز از حکومت، از مشهد به سبزوار تبعید شد. مدت تبعید او در سبزوار ۱۵ ماه بود (آزاد، ۱۳۵۱: ۱۵ سال در زندان: ۴۴). سید محمد کمره ای در نامه ای به حسن اسفندیاری رئیس مجلس شورای ملی، نسبت به توقیف روزنامه آزاد اعتراض نمود و خواستار استیضاح وزرا در این مورد شد (متما، ۱ - ۱۹ - ۱۴۴ م).



ملاک‌های انتخاب تبعیدگاه

اقلیم

شهرهایی که در دوره رضاشاه از طرف حکومت به عنوان تبعیدگاه انتخاب شدند، جاهایی بودند که عمدتاً اقلیم مناسب و معتدلی نداشتند؛ یا در مناطق کویری با آب و هوای گرم و خشک و یا در جنوب کشور با آب و هوایی گرم و مرطوب قرار داشتند و یا در مناطق سردسیر واقع بودند. شهرهای کاشان، ساوه، نائین، یزد، کرمان، بیرجند، طبس، اصفهان، شیراز، قم، خوار و ورامین از شهرهایی با آب و هوای گرم و خشک بودند. برازجان، بوشهر و بندرعباس از تبعیدگاه‌های سخت این دوران با آب و هوایی گرم و مرطوب بودند. همدان، سردشت، اردبیل، آستارا و بجنورد جزء مناطق سردسیر کشور هستند که زمستان‌های سختی با امکانات آن دوران داشتند. گذراندن زمستان به ویژه برای غیربومیان در این مناطق سخت بود. در سال ۱۳۱۹ ش. / ۱۹۴۰ م. به جز شهرهای مذکور، ۱۰ نقطه دیگر شامل بیجار، اسکو، خلخال، سمنان، قصرقند، شهرضا، جزیره هرمز، داراب، شوشتر و رفسنجان از طرف کمیسیون افراد تبعیدی و تحت نظری برای انتخاب تبعیدگاه به دولت پیشنهاد شد (ساکما، نخ، ۵۲۸۷۵). طبق بند ۳ ماده ۲۵ قانون کیفر عمومی، تعیین تبعیدگاه‌ها با دولت بود. شهرهای بیجار، اسکو و خلخال در این فهرست، جزء شهرهایی با اقلیم سرد و بقیه جزء شهرهایی با اقلیم گرم هستند. لذا داشتن آب و هوایی خشن، ملاکی بود که باعث می‌شد این شهرها جزء گزینه‌های دولت برای انتخاب تبعیدگاه قرار گیرند.

در ۱۲ آذرماه ۱۳۱۹ درخواست شد که در هر استان یک یا چند شهر را به عنوان تبعیدگاه در نظر گیرند. به دلیل حوادث شهریور ۱۳۲۰ تشکیل کمیسیون و انتخاب تبعیدگاه تا سال ۱۳۲۳ ش. / ۱۹۴۴ م. به طول انجامید و بر طبق نظر کمیسیون، در استان‌های ۱ و ۲ شهرهای سمنان و کاشان، در استان‌های ۳ و ۴ شهرهای میاندوآب و مراغه، در استان‌های ۵ و ۶ شهرهای ملایر و دزفول، در استان‌های ۷ و ۸ شهرهای بوشهر و بندرعباس، در استان‌های ۹ و ۱۰ شهرهای نیشابور و شهرضا به عنوان تبعیدگاه در نظر گرفته شدند (ساکما، نخ، ۵۲۸۷۵). بررسی این شهرها نشان می‌دهد اقلیم در انتخاب این شهرها به عنوان تبعیدگاه تأثیر زیادی داشته است. در این دوره ظاهراً جزیره هرمز نیز



از تبعیدگاه‌های تبعیدیان کمونیستی بوده است، زیرا سندی به تاریخ ۲۲ مهر ۱۳۲۰/۱۴ اکتبر ۱۹۴۱ موجود است که در آن ابراهیم علی‌زاده تبریزی به عدم آزادی خود و دیگر تبعیدیان سیاسی جزیره هرمز بعد از رخداد شهریور ۱۳۲۰ ش. / آگوست ۱۹۴۱ م. اعتراض می‌کند (کمام ۱/۲۴ / ۳۵ / ۷۶ / ۱۲) که نشان می‌دهد عده‌ای به دلیل فعالیت کمونیستی در این جزیره در تبعید بوده‌اند. متأسفانه به جز این سند، مدرک دیگری از تبعید این افراد به دست نیامد.

دسترسی

یکی از دیگر ملاک‌های انتخاب تبعیدگاه برای تبعیدیان، دور از دسترس بودن تبعیدگاه بود. سعی می‌شد تبعیدگاه در جاهایی دور از مراکز جمعیتی و دور از مراکز مهم کشور انتخاب شود. تبعیدگاه مصدق بیرجند بود که با وسایل مسافرت آن روزگار، مسافرت از مشهد تا بیرجند ۳۰ ساعت طول می‌کشید (مصدق، ۱۳۶۹: ۵۲). یکی از دلایل انتخاب خوف به عنوان تبعیدگاه مدرس دورافتاده بودن آن بود که باعث می‌شد رابطه تبعیدی با مرکز کشور قطع گردد و هدف اصلی از تبعید که منزوی کردن فرد بود، حاصل آید. دژ برازجان که محل تجمع تبعیدیان اشتراکی بود، در کنار شهر دورافتاده برازجان و در کنار جاده کازرون به بوشهر قرار داشت. این دژ به دلیل هوای بسیار گرم و مرطوب برازجان، بدترین تبعیدگاه ایران بود و هر کس را می‌خواستند سربسته کنند، به آنجا تبعید می‌کردند. تبعیدیان در این دژ، حبس در تبعید بودند. این دژ در دوران پهلوی دوم نیز به عنوان تبعیدگاه مورد استفاده قرار گرفت.

دور از دسترس بودن، ملاک اصلی انتخاب تبعیدگاه برای خود تبعیدیان دوره رضاشاه بود. ملاک اقلیم برای این افراد صادق نبود، اما ملاک دسترسی پررنگ بود. کمال‌الملک مزرعه حسین‌آباد را با این شرایط پذیرفت که با شهر چند فرسخ فاصله داشته باشد و قدری هم از جاده اصلی دور باشد (کمال‌الملک، ۱۳۶۶: ۷۶ - ۷۵). هم چنین، هوای آن گرم باشد که با مزاج کمال‌الملک سازگار بود.

ایلات و عشایر تبعیدی نیز عمدتاً در روستاهای شهرهای تبعیدی ساکن می‌شدند. تبعیدگاه خرکی در بجنورد، تبعیدگاه لرهای کبیرکوه، دور از شهر قرار داشت. از شروط



انتخاب شهرهای استان خراسان به عنوان تبعیدگاه مخالفان سیاست‌های نوسازی رضاشاه آن بود که دوران مسیر جاده باشند. لذا نیشابور از حالت تبعیدگاه خارج شد و طبس و بیرجند به جای آن برگزیده شد، زیرا تبعیدیان در نیشابور در مسیر راه تهران به مشهد، هر لحظه امکان ارتباط با دیگران و یا فرار را داشتند.

تضاد عقاید تبعیدی با تبعیدگاه

یکی دیگر از ملاک‌های انتخاب تبعیدگاه برای تبعیدیان، تناسب نداشتن عقاید تبعیدی و نیز نوع فعالیت او با آن چیزی بود که در تبعیدگاه مردم محلی با آن سروکار داشتند. به بیان دیگر، تبعیدی نتواند عقاید خود را در تبعیدگاه ترویج نماید و باورهای مردم تبعیدگاه با آنچه تبعیدی بدان علت تبعید شده است، تفاوت داشته باشد. لذا اولین گروه تبعیدیان دوره رضاشاه - که علمای شیعه مخالف قانون نظام اجباری بودند - به سردشت کردستان تبعید شدند. مدرس نمونه دیگری است که به شهر خواف سنی نشین تبعید شد تا نتواند آموزه‌های خود را به دیگران منتقل نماید و مردم تبعیدگاه نیز حساسیتی نسبت به تبعید یک عالم شیعی به شهرشان نشان نمی‌دادند: «در آن شهر بیشتر مردم در مذهب سنت و پیروکیش حنفی می‌باشند و انتخاب این محل به خاطر آن بود که سنی‌مذهبان آنجا زیاد به فکر محبوس بودن یک مجتهد شیعی مذهب نیفتند.» (مکی، ۱۳۶۲: ج ۵، ۴۶). تبعید خانواده تیمورتاش به خراسان هم فقط به دلیل وابستگی به فرد خاطی صورت می‌گرفت و اتهامی به گردن آن‌ها نبود.

نتیجه

تبعیدگاه خراسان در دوره قاجار شامل ایلات و عشایر متمریدی بود که از سایر نقاط کشور به نقاط سرحدی خراسان تبعید می‌شدند. بیشترین واکنش‌ها در کشور به اصلاحات سه گانه رضاشاه (نظام اجباری، اتحاد البسه و کشف حجاب) به وسیله خراسانیان انجام شد و به دنبال آن بیشترین تبعید مخالفان این اصلاحات هم مربوط به خراسان بود. این تبعیدیان بیشتر به سایر شهرهای خراسان تبعید شده‌اند و مدت تبعید آنان کوتاه بوده است. خراسان تبعیدگاه تبعیدیان شاخص دوره رضاشاه هم بود.



سید حسن مدرس به خواف و کاشمر، محمد مصدق به بیرجند و کمال‌الملک به حسین‌آباد نیشابور تبعید شدند. خراسان به جهت موقعیت جغرافیایی و نزدیکی به مرز در دوره پهلوی، نقش گذرگاه تبعیدیان را داشت. برخی از مهاجران تبعیدی از شوروی، در خراسان ساماندهی و با توجه به تخصص آن‌ها و نوع فعالیت سیاسی و اجتماعی‌شان، به شهرهای غیر سرحدی خراسان و نیز به سایر شهرهای کشور تبعید می‌شدند. گروه‌هایی از ایلات و عشایر لرستان و کردستان در دوره رضاشاه که از قانون اسکان عشایر سرباز زدند، به خراسان تبعید شدند که این تبعید را می‌توان در راستای تبعیدهای تنبیهی دوره‌های قاجار، افشار و صفوی ارزیابی نمود.

منابع

۱۲۲

- آذرنگ، عبدالحسین (۱۳۸۶). *جنگ جهانی اول در دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ج ۱۱.
- آزاد، عبدالقدیر (۱۳۵۱). ۱۵ سال در زندان، *مجله وحید (خاطرات)*، ۱۱ شهریور ۴۳ - ۴۶ و ۵۳.
- آقا بکوف، سرگی یویچ (۱۳۵۷). *خاطرات آقابکوف*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: پیام.
- ابادری، علیرضا (۱۳۹۱). *مرثیه‌های زندان قصر*، تهران: موزه عبرت ایران.
- *اسنادی از مطبوعات و احزاب دوره رضاشاه (۱۳۸۰)*. به کوشش علیرضا اسماعیلی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن بن علی (۱۳۶۳). *المآثر والآثار*، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان (۱۳۵۷). *صدورالتواریخ*، تهران: روزبهان.
- امیراحمدی، احمد (۱۳۷۳). *خاطرات نخستین سپهبد ایران*، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران: موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- کرمانی، مجدالاسلام (بی‌تا). *سفرنامه کلات*، به تصحیح محمد خلیل پور، اصفهان: دانشگاه اصفهان، ج ۲.



تاریخ محلی تبعید در خراسان در دوره قاجار و پهلوی اول

- بیات، کاوه (۱۳۷۰). *فعالیت های کمونیستی در دوره رضاشاه (۱۳۰۰ - ۱۳۱۰)*، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- بیات، کاوه و مسعود کوهستانی نژاد (۱۳۷۲). *اسناد مطبوعات*، ۱۲۸۶ - ۱۳۲۰، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ج ۱.
- خاتمی، محمد (۱۳۷۷). *رضاخان در مطبوعات دیروز*، تهران: مدبر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳). *لغت نامه دهخدا*، تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا.
- رشیدی، شمس الدین (۱۳۶۲). *سوانح عمر*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات (۱۳۷۸). *زننده تاریخ، شهید آیت الله سید حسن مدرس به روایت اسناد*، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- سالور، قهرمان میرزا عین السلطنه (۱۳۷۴). *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، به تصحیح مسعود سالور، ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- شوشتری، محمد علی (۱۳۷۹). *خاطرات سیاسی سید محمد علی شوشتری*، به اهتمام غلام حسین میرزا صالح، تهران: کویر.
- صالحی، نصرالله (۱۳۸۵). *گنجینه خواف: مجموعه درس ها و یادداشت های روزانه شهید سید حسن مدرس از تبعید*، به کوشش نصرالله صالحی، تهران: طهوری.
- صالحی، نصرالله (۱۳۹۰). *مکاتبات منتشر نشده سید حسن مدرس با فرزندش سید عبدالباقی از تبعیدگاه خواف*، ضمیمه اسناد بهارستان، پائیز.
- صفائی، ابراهیم (۱۳۵۵). *بنیادهای ملی در شهرداری رضاشاه کبیر*، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.
- کشتار مسجد گوهرشاد (۱۳۹۰). *نویسنده ناشناس*، به کوشش عبدالحسین طالعی، در *عطار داندش (جشن نامه عزیرالله عطار دی)*، (چند رساله در یک مجلد)، به کوشش و ویرایش عبدالحسین طالعی. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۲۰۳ - ۲۱۲.
- کمال الملک، محمد (۱۳۶۶). *یادنامه کمال الملک*، به کوشش علی دهباشی، تهران: چکامه.
- کمال الملک، محمد (۱۳۶۶). *نامه های کمال الملک*، به کوشش علی دهباشی، تهران: بزرگمهر.
- *کتاب پهلوی (بی تا)*. نشریه مخصوص مؤسسه اطلاعات به مناسبت تاجگذاری شاهنشاه آریامهر، تهران: مؤسسه اطلاعات.



- گلشائیان، عباسقلی (۱۳۷۷). *خاطرات من یا مجموعه گذشته‌ها و اندیشه‌ها*، تهران: انیشتین.
- گلستانه، ابوالحسین بن محمد امین (۱۳۴۴). *مجم‌التواریخ*، چاپ مدرس رضوی، تهران: ابن سینا.
- گلستانه، ابوالحسین بن محمد امین (۱۳۵۶). *مجم‌التواریخ*، به کوشش مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- مجد، محمد قلی (۱۳۸۹). *از قاجار به پهلوی، ۱۲۹۸ - ۱۳۰۹*، براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا، ترجمه علی اکبر رنجبر کرمانی، مصطفی امیری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مجد، محمد قلی (۱۳۸۹). *رضاشاه و بریتانیا به روایت اسناد وزارت خارجه آمریکا*، ترجمه مصطفی امیری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مجدالاسلام کرمانی، احمد (۱۳۵۶). *تاریخ انحطاط مجلس*، (چ ۲)، به تصحیح محمود خلیل‌پور، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات (۱۳۷۸). *تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد*، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- مروی، محمد کاظم (۱۳۶۹). *عالم آرای نادری*، چاپ محمد امین ریاحی، تهران: نشر علم.
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، جلسه ۶۲، دوره ۸، جلسه ۷ از ical.ir.
- مصدق، غلامحسین (۱۳۶۹). *در کنار پدرم، مصدق*، خاطرات دکتر غلام حسین مصدق، چاپ سوم، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- معین، محمد (۱۳۸۱). *فرهنگ فارسی معین (چ ۳)*، تهران: سرایش.
- مکی، حسین (۱۳۶۲). *تاریخ بیست ساله ایران*، تهران: نشر ناشر، ج ۵ و ۶.
- منظورالاجداد، محمد حسین (۱۳۷۹). *مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست: اسناد و گزارش‌هایی از آیات عظام نائینی*، قمی، حائری و بروجردی ۱۲۹۲ تا ۱۳۳۹ شمسی، تهران: شیرازه.
- منظورالاجداد، محمد حسین (۱۳۸۰). *سیاست و لباس (گزیده اسناد متحدالشکل شدن البسه) (۱۳۰۷ - ۱۳۱۸)*، تهران: پژوهشکده اسناد سازمان اسناد ملی ایران.
- موسوی زاده، جهانگیر (۱۳۷۸). *محاكمه رئیس شهربانی رضاشاه و سایر متهمین*، تهران: کتابسرا، ج ۱.



- ناظم الاسلام کرمانی، محمد بن علی (۱۳۸۴). *تاریخ بیداری ایرانیان*، (ج ۷)، تهران: امیر کبیر، ج ۱، ۲ و ۳ در یک مجلد چاپ شده است.
- ناظم الاسلام کرمانی، محمد (۱۳۴۶). *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ناگفته‌هایی از زندگی فردی و اجتماعی مدرس در گفت و شنود شاهد یاران با مهندس محسن مدرسی (۱۳۸۶). یاران، یادمان شهید آیت‌الله سید حسن مدرس، ۲۵ آذر، ۱۳ - ۱۶.
- واعظ شهرستانی، نفیسه (۱۳۸۸). *سیاست عشایری دولت پهلوی اول*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- والی زاده معجزی، محمدرضا (۱۳۸۲). *تاریخ لرستان روزگار پهلوی*، به تصحیح حسین والی زاده معجزی، محمد والی زاده معجزی، تهران: انتشارات حروفیه.
- *Iran Political Diaries 1881-1965* (1997), General Editor. R. M. Burrell, vol 9 (1931-1934), vol 10 (1935-1938), vol 11 (1939-1942), Archive Editions Limited.